



مآخذ اشعار و آثار بهائی

جلد اول
مآخذ اشعار عربی

تألیف
دکتر حبیب‌رانی

شهر الزحمة ۱۴۷ بیع

از انتشارات مؤسسه معارف بهائی بسان فارسی

طرح روی جلد از میترا رشیدی (ذوقی)

فهرست مندرجات

صفحه	عنوان
۲	۱- مقدمه
۹	۲- صورت حروف اختصاری
۱۱	۳- مآخذ اشعار عربی در آثار بهائی
۱۳۱	۴- فهرست اهم کلمات ابیات و مصاریع
۱۴۱	۵- کتاب شناسی

مقدمه

در آثار طلعات مقدسه بهائی به وفور به آیات کتب مقدسه قبل، احادیث و اقوال انبیاء و ائمه اطهار، اشعار شعرای ترك، عرب و عجم و خرائب الامثال سائره در دو زبان عربی و فارسی استشهد گشته است. در حقیقت برای اولین مرتبه در تاریخ ادیان الهی نه تنها کلام انبیاء بلکه بسیاری از افکار رشیده و احساسات متعالیه و آراء و عقاید صائبه بعضی از ادباء و عرفاء بنام عرب و عجم و حتی پاره‌ای از کلمات نغز عامیانه متداول در بین اهل کوچه و بازار شرافت آنرا یافته است تا در آثار این دور صمدانی بصورت جزئی از عنصر کلام الهی درآید و نیز در آثار مهین این ظهور عظیم جلوه‌ای گسترده پیدا کند. آنچه از آثار گذشتگان، به مضمون و یا به عین عبارت، در آثار بهائی نقل گشته گیرا، و زیبایی و وسعتی شگفت‌انگیز به مفاهیم و مضامین مندرجه در آثار بهائی داده است.

تعمین مآخذ آنچه از آثار گذشتگان در کتب و الواح و آثار بهائی نقل گشته کاری بسیار مهم و دقیق است و یکی از اساسی‌ترین زمینه‌های تحقیق در آثار بهائی را تشکیل میدهد زیرا فهم بهتر آثار مبارک‌های که حاوی این قلیل

منقولات میباشد در بسیاری از موارد موکول به شناسائی قائلین و منابع کلام آنها است و گاهی تنها با دانستن سوابق این سخنان است که میتوان معنی و مفهوم دقیق آثار مهارکه را به وضوح دریافت. بنابراین وجود این سخنان در آثار بهائی بخودی خود ایجاب میکند که صاحبان این اقوال شناخته شوند. مآخذ گفته‌هایشان تعیین گردد و سوابق ادبی و فکری هرگفته مشخص شود و با توجه به این مقدمات مطالعه دقیق آثار مهارکه صورت پذیرد.

آنچه در این اوراق وجههٔ همت قرار گرفته اراء مآخذ اشعار عربی است که در آثار بهائی نقل گشته و به آنها استشهاد شده است. نقل اشعار گذشتگان در آثار بهائی در وهلهٔ اول بقصد استشهاد صورت میگردد تا بر استحکام و قدرت استدلال افزوده گردد و مخاطب را بر آن دارد که مطلب مورد بحث را راحت‌تر بفهمد و بپذیرد و به مضمون آن دلالت گردد. نقل اشعار میتواند آرایش ادبی بکلام دهد و بر جنبه و شور آن بیفزاید. لحن کلام را جذاب‌تر کند. وزن خوش‌آیندی به آن دهد و طنین مطلب را در مذاق جان شیرین‌تر سازد. نقل اشعار این امکان را نیز فراهم می‌آورد که سخن بسیار در الفاظ معدود یک بیت و یا حتی یک مصرع بخواننده منتقل گردد و از نیاز مطلب بشرح و بسط بکاهد.

در آثار بهائی اشعار عربی گاه بطور مستقیم و با معرفی شاعر نقل شده و گاه بدون آنکه بنام گوینده تصریح شود مصرع یا بهتی نقل گردیده است. یافتن اشعاری که شاعر آن معلوم است مستلزم مراجعه به آثار شاعر و کتب تذکر است که با صرف وقتی چند معمولاً میتوان شعر مورد نظر را پیدا نمود. اما اگر نام شاعر ذکر نشده باشد تعیین نام

گوینده و محلّ و مأخذ شعر میتواند کاری بسیار دشوار باشد زیرا شعر و ادب عربی را وسعتی نامحدود است که برای شناسائی آن باید عمرها صرف مطالعه و تحقیق شود.

تعداد دقیق ابیات عربی که از اشعار شعرای عرب و عجم در آثار بهائی نقل شده بر نویسنده معلوم نیست زیرا هنوز آثار بهائی بتمامه جمع و تدوین نگشته و این بنده حتی آثار مدوّن بهائی را نیز بخاطر یافتن ابیات منقول در آنها بطور منظم و مرتبّ مورد مطالعه و مذاقه قرار نداده است. فقط در موقع مطالعه مجموعه‌های چاپی و خطی آثار مبارکه، که به مقاصد و اهداف مختلف صورت گرفته، هر جا به اتفاق به بیت و یا مصرعی برخورد نموده آنرا استخراج و جمع‌آوری کرده و سپس در صدد یافتن مأخذ و منبع آن برآمده است. اگرچه نام گوینده و مأخذ تعدادی از ابیات استخراج شده بدقت معلوم نیست اما قائلین بسیاری از ابیات مستخرجه را تعیین کرده و مأخذ اکثریت قریب به اتفاق آنها را مشخص ساخته است.

دکته‌ای که در مطالعه اشعار منقول در آثار بهائی باید مورد دقت قرار گیرد آنست که مصرع و یا بیتهای که در آثار بهائی نقل گشته لزوماً با آنچه در دیوان شعراء و کتب ادبی ثبت شده مطابقت ندارد زیرا بسیار بعید است که طلعات مقدسه بهائی برای نقل بیتهای از شعرای عرب و عجم به دیوان شاعر مورد نظر مراجعه و بیت مربوطه را به عین الفاظ از دیوان و یا مجموعه‌های خاص نقل نموده باشند. آنچه بیشتر طبیعی بنظر میرسد آنست که در شرح و بحث مطالب هر جا بیت و یا مصرعی مناسب بنظر رسیده مورد نقل و استشهاد قرار گرفته و پایین جهت گاهی حتی يك مصرع و یا

بیت با اختلاف در چند اثر مختلف نقل گشته است. انتساب اشعار به چند شاعر مختلف نیز از نکات عمده‌ای است که باید در این مطالعه مطمح نظر قرار گیرد زیرا در مواردی چند ملاحظه خواهد گردید که اهل ادب يك بیت را به چند شاعر مختلف نسبت داده‌اند و حتی آن را در کتب مختلف به انواع مختلف ثبت نموده‌اند. مسئله انتساب اشعار و نحوه ثبت صحیح آنها از مسائل عمده و دقیق ادبی است و طبیعتاً ورود در این معرکه که فلان بیتی که به چند شاعر نسبت داده شده حقیقتاً از کدامیک از آنها میباشد و یا ثبت صحیح بیت چگونه باید باشد از حدود این مطالعه خارج بوده است. این نوع مطالعات که باید با صرف وقت و تحقیقی وسیع و منظم و عالمانه صورت گیرد میتواند موضوع مطالعاتی جداگانه در آینده باشد.

نکته دیگری که توجه بآن لازم است آنست که گاهی ضرب‌المثلی در آثار مهارکه نقل گشته که عین و یا عبارتی شبیه به آن مصرعی از يك شعر است. در این موارد تعیین این مطلب که آیا آن ضرب‌المثل در شعر شاعری بنظم کشیده شده و یا شعری به السن و اقواء درافتاده و بعداً حکم ضرب‌المثل یافته خود مطلبی دقیق و قابل مطالعه است. گو آنکه شاید در بسیاری از موارد نتوان به اطمینان گفت که قدمت از آن کدامیک بوده است. با توجه به این چند نکته آنچه در این وجهه با بضاعتی مزجاة و مأخذی معدود و تنهیی محدود مطمح نظر نویسنده قرارگرفته ارائه نام شاعر و مأخذ شعر مورد نظر بوده و اگر بیت در کتابی موثق یافت شده به ارجاع خواننده به آن کتاب اکتفاء نموده و رعایت الاقدم فالأقدم را در ارائه مأخذ ضروری ندانسته است.

نحوه عرصه مطالب در این کتاب آن خواهد بود که ابتداء مصاریع و یا ابیات را بهمان نحوی که در آثار بهائی نقل شده بترتیب حروف الفبای کلمات اول مصرع و یا بیت ثبت خواهد نمود و بعد بنقل اثر یا آثار مبارکه‌ای که حاوی آن مصرع و یا بیت است خواهد پرداخت و سپس اسم شاعر و مأخذ شعر را تعیین خواهد کرد و سرانجام اگر مفاهیم بیت در آثار مبارکه شرح نشده باشد معانی و مضامین آنرا بفارسی ارائه خواهد داد.

نکته‌ای که در نقل آثار و الواح مبارکه باید به آن توجه داشت آنست که هر جا اثری از کتب مطبوعه بهائی نقل گشته مأخذ آن بدقت ارائه گردیده اما در مواردی که الواح و آثار مبارکه از مأخذ و منابع خطی استخراج شده نام مخاطب (اگر معلوم بوده) و مطلع لوح داده شده تا به شناساندن اثر کمک نموده باشد.

همچنین برای آنکه یافتن بیت و یا مصرع مورد نظر آسان باشد فهرست مبسوطی از لغات مهمه مصاریع و ابیات تهیه شده و بآخر این وجیزه اضافه گردیده است. خاصیت این فهرست آنست که اگر فردی يك کلمه از بیت و یا مصرعی را بخاطر داشته باشد میتواند با مراجعه به این فهرست تمام بیت را در کتاب پیدا نماید. مثلاً اگر شخصی بخواهد بیت: "وعش خالیا فالحب راحته عنا فاوئه سقم و آخره قتل" را در این کتاب پیدا نماید و آثار مبارکه‌ای را که محتوی این بیت است مطالعه کند و یا نام شاعر و مأخذ آنرا بدست آورد اما کلمه اول بیت را بخاطر نداشته باشد و مثلاً تنها کلمات "سقم" و یا "قتل" را بیاد آورد کافی است به یکی از این کلمات در "فهرست اهم کلمات ابیات و مصاریع"

رجوع کند. در این فهرست در مقابل کلمات "سقم" و "قتل" نوشته شده است "وعش" و این نشان میدهد که بهیستی شامل این کلمات است که با کلمه "وعش" شروع میشود. پس از حصول این اطلاع یافتن بهیست "وعش خالیا...". آسان خواهد بود زیرا ابیات و مصاریع چنانکه گفته شد به ترتیب حروف الفبای کلمات اولشان در این کتاب درج گردیده‌اند. چون در این مجموعه به اسامی کتب عدیده به کرات اشاره خواهد شد و نقل مشخصات جامع هر کتاب در هر مورد ضرورت ندارد مشخصات کامل کتب در انتهای این مجموعه تحت عنوان "کتاب شناسی" درج گشته و در متن این اثر تنها به ذکر عنوان اختصاری کتاب و شماره صفحه و شماره جلد (اگر اثری در چند مجلد بوده) اکتفاء شده است. خوانندگان گرامی برای وقوف از مشخصات کامل کتب مورد اشاره باید به "کتاب شناسی" که به آخر این مجموعه افزوده شده رجوع نمایند.

امید آنکه این مطالعه اهل تحقیق و تتبع در آثار مبارکه بهائی را سودمند واقع شود و با جمع‌آوری تمام مصاریع و ابیات منقول در آثار مبارکه بهائی و عرفه مأخذ و سوابق آنها در طی جزوات بعدی راه کمال پیماید و بتدریج با مطالعات وسیعتر و دقیقتر هرچه بیشتر بر غنای آن افزوده گردد.

وحید رافعی

فوریه ۱۹۹۰

صورت حروف اختصاری و معادل کامل آنها

پ	بدیع، تاریخ بدیع
چ	جلد
ط	طهران
ل م م	لجنة ملی محفظه آثار امری
م	میلادی - تاریخ میلادی
م م م	مؤسسه ملی مطبوعات امری
ن ک	نگاه کنید
ه ش	هجری شمسی
ه ق	هجری قمری

أَبْرَقُ بَدَأَ مِنْ جَانِبِ الطَّوْرِ لَامِعٌ
أَمْ ارْتَفَعَتْ عَنْ وَجْهِ سَلْمَى الْهَرَاقِعُ

حضرت بهاء الله در لوحی میفرمایند: "... و چون غطاء شقاب از چهره عروس مداد گشودم و بمهر تمام مهر از سر آن برداشتم فوراً نوری از هویت ذات کلمات بدرخشید بحیثیتی که چپال سکون مندک شد و روح از تعلق خود منفک گشت فصارت منصعقاً فلماً افاق قال : ابرق یدی (کذا) من جانب الطور لامع ام ارتفعت عن وجه سلمى الهراقع..."
(رحیق، ج ۱، ص ۴۱۴)

بیت از ابن قارض (فوت ۶۲۲ هـ ق) است و در دیوانش به این صورت ثبت گشته:

"أَبْرَقُ بَدَأَ مِنْ جَانِبِ الطَّوْرِ لَامِعٌ
أَمْ ارْتَفَعَتْ عَنْ وَجْهِ لَيْلَى الْهَرَاقِعُ"

(دیوان ابن قارض، ص ۱۶۶)

مضمون بیت آنطور که در لوح مبارک نقل شده چنین است که آیا نور از کوه طور پرتو افشانی آغاز نموده یا آنکه روپنده از چهره سلمی کناررفته است.

أَتَحْسَبُ أَنَّكَ جَرْمٌ صَغِيرٌ
وَأَنَّكَ أَتَطْوَى الْعَالَمَ الْأَكْبَرَ

حضرت بهاء الله در هفت وادی میفرمایند: "... همچنین تفکر در تمامیت خلق احسان کن که این همه عوالم و این همه مراتب در او منطوی و مستور شده أَتَحْسَبُ أَنَّكَ جَرْمٌ صَغِيرٌ و فِيكَ أَتَطْوَى الْعَالَمَ الْأَكْبَرَ...".

(آثار، ج ۲، ص ۱۲۷)

حضرت عبدالیهاء در لوحی میفرمایند: "ای مؤید به فیض ملکوت نامه مفصل شما قرائت گردید... اما بیتی که در هفت وادی مذکور است این بیت از حضرت علی است أَتَزْعَمُ أَنَّكَ جَرْمٌ صَغِيرٌ و فِيكَ أَتَطْوَى الْعَالَمَ الْأَكْبَرَ میفرماید تو نظر بصر جسته خود تنها که قالب تراهی و عبارت از یک مشت خاک است و لکن نظر بآن روح پاک که جامع جمیع کمالات است و تعلق باین جسم دارد بپندار زیرا آن روح پاک فیضی از فیوضات الهی است و جامع جمیع کمالات احسانی این روح پاک مانند نور در شمع مکنون و مخفی است و بنار محبت الله برافروزد و انوار او در همه شهود جلوه نماید..."

و نیز حضرت عبدالیهاء در رساله مدحیه میفرمایند: "... حال قدری انصاف لازم است که احسان قول جمله تفکر نماید پروردگار عالمیان او را بفضل و موهبت کبری احسان خلق فرموده و بخامت "لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ" سرافراز داشته و بتجلیات رحمانیه از صبح احدیه مستشرق

نموده و منبع آیات الهیه و مهبط اسرار ملکوتیه گشته و در
 فجر ابداع بانوار صفات کامله و فیوضات قدسیه مستنیر شده
 حال چگونه این رداء مطهر را بکثافات اغراض نفسانیه
 بهالاید و این عزت جاوید را بذل شدید تبدیل نماید اترعم
 انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر...".
 (رساله مدنیه، ص ۲۵)

بیت از امیرالمؤمنین علی علیه السلام است (قوت ۴۰ ه
 ق) و در دیوان الامام علی چنین شیت گشته است:
 "دواوک فیک و ما تشمر
 و داوک منک و ما تهمیر
 و تحسب انک جرم صغیر
 و فیک انطوی العالم الاکبر"
 (دیوان الامام علی، ص ۵۷)

در دیوان دیگری از حضرت علی علیه السلام که بسال
 ۱۸۹۲ طبع گردیده این ابیات چنین ضبط شده است.
 "دواوک فیک و ما تشمر
 و داوک منک و ما تهمیر
 و ات کتاب المبین الذی
 باحرفه یتظهر المضر
 و تزعم انک جرم صغیر
 و فیک انطوی العالم الاکبر
 فلا حاجة لك من خارج
 فقکرك فیک و ما تفکر"
 (دیوان امیرالمؤمنین، ص ۲۸)

حاج سید کاظم رشتی (فوت ۱۲۵۹ هـ ق) در رسالهٔ اصول عقاید بعد از نقل سه بیت اول از چهار بیت منقول در فوق چنین مرقوم داشته‌است: "... یعنی دواى درد چهل تو پیش تو است و در تو است تو نمیفهمی یعنی خود را بفهم و بشناس که کل وجود از غیب و شهادت و بسیط و مرکب و مجرد و مادی و عالی و سافل و لطیف و کثیف و شریف و ضعیف و قوی و ضعیف و ظالم و عادل و صالح و طالح و کافر و مؤمن و اجنه و ملائکه و عقل و جهل و علیین و سجین و سموات سبع و اراضی سبعه و عرش و کرسی و لوح و قلم و مقام قاب قوسین و مقام او ادنی و معرفت و انکار و یقین و شک و علم و جهل... و کل اینها در انسان به اتم تفصیل و اکمل بیان بالاجمال و التفصیل بچندین مرتبه مهین است. حق سبحانه و تعالی دیدهٔ ما را انشاءالله از فضل و کرم خود پینا کند تا نظر در عوالمش کنیم و آنچه ما را به آن خوانده اجابت نمائیم پس دواى جمیع امراض چهل در انسان است از این جهت آن حضرت فرمود لیس العلم فی السماء فینزل الیکم و لا فی الارض فیصد الیکم بل هو مکنون فیکم مجهول فی قلوبکم تخلقوا باخلاق الروحانیین یظهر لکم یعنی علم در آسمان نیست تا بشما فرود آید و در زمین نیست تا بجانب شما بالا آید بلکه پنهان است در شما و مخفی است در دلهای شما متخلق شوید باخلاق روحانیین تا برای شما ظاهر شود آن..."

(اصول عقاید، ص ۸۶-۸۷)

خلاصهٔ مضامین ابیات چنین است که دوا در تو است و از آن بی خبری، درد هم از تو است اما به آن بصیرت

نیافته‌ای. تو همان کتاب مبینی هستی که حروف آن رازهای
نهانی را آشکار میسازد. تو خود را جسم کوچکی میپنداری
و حال آنکه عالم بزرگی در تو نهفته است. تورا بخارج از
تو نیازی نیست، قدرت اندیشه در تو است اما به آن
تو اندیشی.

-۲-

أَتَزَعَمُ أَنَّكَ جَرْمٌ صَغِيرٌ
و فیک انطوی العالمَ الاکبرُ

ن ک به ذیل: "أَتَحْسِبُ أَنَّكَ جَرْمٌ..."

-۴-

إِذَا انبَجَسَتْ دُمُوعٌ مِنْ خُدُودِ
تَبَّيَّنَ مَنْ بَكَى مِنْ تَبَاكِي

ن ک به ذیل: "و كل يدعى و صلاً..."



أَحْنُ بِكُلِّ اللَّيْلِ مِنْ شَمْتِ عَاذِلِي
 الْحُ بِكُلِّ الْيَوْمِ مِنْ فَقْدِ نَصْرَتِي

حضرت عبدالبهاء در لوح دکتر علی محمد خان (طهران) میفرمایند: "ای طیب روحانی ناله‌های چاحموز بسمع آوارگان رسید... در قصیده ورقاشیه میفرماید احن بكلّ اللیل من شمت عاذلی الح بكلّ الیوم من فقد نصرتی حل دعوی الحبّ او قارض بما جرى کذاک جری الامر فی فرضی و سنتی..."

ابهات نقل شده از جمال قدم است و در قصیده عزّ ورقاشیه چنین شیت گشته:

"أَحْنُ بِكُلِّ اللَّيْلِ مِنْ شَمْتِ مَعْدِلِي

الْحُ بِكُلِّ الْيَوْمِ مِنْ فَقْدِ نَصْرَتِي..."

حل دعوی الحبّ او قارض بما جرى

کذاک جری الامر فی فرضی سنتی"

(آثار، ج ۲، ص ۲۰۲ و ۲۰۶)

و نیز ن ک به ذیل: "حل دعوی الحبّ..."

مغامین این دو بیت را چنین میتوان در نظر گرفت که هر شب از شماتت ملامت کننده ناله سر میهدم و هر روز از فقدان نصرت خویش الحاح میکنم. یا ادعای عشق را رها کن یا به آنچه پیش می آید راضی شو. در سنتی که من فرض کرده‌ام حکم این چنین جاری گشته است.

اِذَا كَانَ الْعَرَابُ دَلِيلُ قَوْمٍ
فَيَهْدِيهِمْ إِلَى جَيْفِ الْكَلَابِ

حضرت عبدالیهاء در لوح میفرمایند: "...ایران را
ویران کردند و از کوکب درخشنده ایران غافل . مظهر
یخربون بیوتهم پایدیهم شدند کما قال الشاعر. اذا كان العرب
دلیل قوم فیهدیهم الی جیف الکلاب (کذا)... " (امر و خلق،
ج ۲، ص ۲۱۹) (در نسخه‌ای از این لوح که در محفظه آثار
امری ایران تحت شماره ۷۱۱۶ محفوظ میباشد بجای "الکلاب"
کلمه "الهراری" ضبط شده است)

و حضرت عبدالیهاء در لوح دیگر میفرمایند: "...و
جميع علماء خود به جهاد رفتند و عاقبت فرار اختیار فرمودند
وقس علی ذلك شاعر عرب میگوید اذا كان العرب دليل قوم
فیهدیهم الی جیف الیهراری..."
(محاضرات، ج ۲، ص ۷۸۶)

در کتب ادبی مصرع دوم به اختلاف ثبت شده است. مثلاً
شیخ بهائی (فوت ۱۰۲۱ هـ ق) در کشکول بیت را باین صورت
ضبط نموده است:

"اِذَا كَانَ الْعَرَابُ دَلِيلُ قَوْمٍ

فَتَنَاطُوسُ الْمَجُوسِ لَهُمْ مَقِيلٌ"

(کشکول، ج ۲، ص ۲۷۹)

و علی اکبر دمخدا (فوت ۱۲۲۴ هـ ش) در امثال و

حکم جلد اول بیت را باین صورت ثبت کرده است:

"اذا كان الغراب دليل قوم
فبشرهم سبيل الهالكين، تمثل
هست دانا و دليل همه مولا قاسم
خوش دلیلی است اذا كان غرابا پرخوان
بابا سوداشی

بر پی صاحب غرض رفتم بیفتادم ز راه
این مثل نشنیده پاری اذا كان الغراب
انوری

تا مرا دلفت دلیل دل شد اندر راه عشق
هر زمان با خویشتن گویم اذا كان الغراب
لاألی..."

(امثال و حکم، ج ۱، ص ۹۲)

مفهوم بیت چنین است که اگر زاغ راهنمای قومی شود
آن قوم را بر سر لاشه سگ مرده هدایت خواهد نمود. بقول
شاعر پارسیگو: "گر کلاغی رهبر مردم شود عاقبتشان بر
هلاکت میکشد".

(ترجمه کشکول، ج ۲، ص ۱۶۱)

در مآخذ فوق سراینده بیت معین نشده است.

أرى ألفَ بيانٍ لا يقومُ بهادِمٍ
فكيفَ بيانٍ خلفه ألفَ هادِمٍ

بیت را حضرت عبدالیهاء در رساله مدنیّه آورده اند. قوله: "...اگر به نیت خالصه موفق شوند البتّه نتایج مبارکه و اصلاحات غیر مترقبه حاصل گردد والاّ البتّه مهمل و معوق ماند و امور بکلی مختل شود اری الف بیان لا یقوم بهادِم فکیف بیان خلفه الف هادِم..."

(رساله مدنیّه، ص ۲۹ - ۳۰)

بیت از ابن معیه (فوت ۷۷۶ ه ق) است. آقا شیخ عباس قمی (فوت ۱۲۵۹ ه ق) در کتاب هدیه الاحباب چنین مرقوم داشته است: "...و من شعره ایضاً قوله لما وقف علی بعض انساب العلویین و رای قبح افعالهم فکتب علیه
یعز علی اسلافکم یا بنی العلی
اذا نال من اعراضکم شتم شاتم
بنوالمک مجد الحیوة فما لکم
اساتم الی تلك العظام الرمام
اری الف بیان لا یقوم لهادِم
فکیف بیان خلفه الف هادِم..."

(هدیه الاحباب، ص ۱۰۱)

مضمون بیستی که در رساله مدنیّه نقل شده چنین است که هزاران سازنده را میبینم که با یک خرابکننده پراپری نمیکنند. در این صورت حال یک سازنده که در پس او هزار خرابکننده وجود دارد چگونه خواهد بود؟

اَسْمٌ اِذَا تُوْدِيْتُ بِاسْمِي وَاِثْنِي
اِذَا قِيلَ لِي يَا عِبْدُهَا لَسْمِيحٌ

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب ناظم خراسانی میفرمایند: "ای ثابت بر پیمان الحمد لله از باختر سوی خاور شتافتم... غزلی که مرقوم نموده بودی در نهایت بلاغت و فصاحت است ذکر عبودیت سبب نهایت مسرت بود زیرا قوه سامعه عبدالبهاء از آهنگ عبودیت بهاء بی نهایت به امتزاز آید اسم اِذَا تُوْدِيْتُ بِاسْمِي وَاِثْنِي اِذَا قِيلَ لِي عِبْدَالْبِهَاءِ لَسْمِيحٌ این شعر از شعرای سابق است و مصرع ثانی چنین است اِذَا قِيلَ لِي يَا عِبْدُهَا لَسْمِيحٌ ولى من چنان مفتون مضمون این بیت شدم که یا عبدها را عبدالبهاء کردم..."

و حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر میفرمایند: "ای ظهوری در میدان فصاحت و بلاغت فی الحقیقه ظهور و پروری نمودی... شاعر عرب گوید اسم اِذَا تُوْدِيْتُ مِنْ اِلٰهِي بِاسْمِي وَاِثْنِي اِذَا قِيلَ لِي يَا عِبْدُهَا لَسْمِيحٌ معنی بیت این است که اگر بهر اسمی مرا بخوانند و فریاد برآرد آن آواز دمساز گوش من نمیگردد و مسوع نشود مگر وقتی که کسی مرا به بندگی او فریاد برآرد گوش شنوا شود و موش موشیار گردد..."

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا

عبدالله خان (در خوی) میفرمایند: "ای مثادی پیمان قصیده غراً و خریدۀ فوراً که از قریحه پندۀ جمال ابهی مانند آب زلال در نهایت سلاست و خلوت نهمان نموده بود سبب حیات تشنگان گردید و قلوب یاران را سرور بخشید. این عهد فانی دائماً آرزوی خطاب یا عبدالیهاء می نماید و پس فتنم ما قال اسم اذا دودیت باسمی فانتی اذا قیل لی یا عیده لسمیح..."

و نیز حضرت عبدالیهاء در لوحی دیگر میفرمایند: "یا علی اعلم حق الیقین ان اسمی عبدالیهاء و سمتی عبدالیهاء و صفتی عبدالیهاء و لقبی عبدالیهاء... هذا منہی و دینی و مشربی و مخبری و اقراری و اعترافی كما قال القائل اسم اذا دودیت باسمی و انتی اذا قیل لی یا عیده لسمیح".
(مجموعه مکاتیب، شماره ۸۸، ص ۱۱۰-۱۱۱)

و نیز حضرت عبدالیهاء در بیانی شفاهی میفرمایند: "ان شرف مقام العبودیة هو اعلی من کل الشوون و ما احسن ما قیل: اسم اذا دودیت باسمی و انتی اذا قیل لی یا عیده لسمیح".

(اسرار، ج ۴، ص ۲۱۱)

ابن خلکان (فوت ۱۲۸۱ م) در مجلد اول وفيات الاعیان در ذیل شرح احوال احمد بن محمد الطوسی الغزالی می نویسد: "... و ذکره ابن النجار فی تاریخ بغداد فقال: کان قد قرأ القاری بحضرتہ "یا عبادى الذین اسرفوا علی انفسهم" الآیه فقال: شرفهم بیهاء الاضافة الی نفسه بقوله یا عبادى، ثم اشهد

يقول: و هان على اللوم في جنب حياها و قول الاعادي اته
لخليع. اسم اذا نوديت باسمي و اتنى اذا قيل لي يا عبدا
لسميع".

(وفيات، ج ١، ص ٢٠٦)

و جامي (قوت ٨٩٨ هـ ق) در شفحات الانس همین شرح
را نوشته است که: "... روزی در مجلس وعظ وی (یعنی
شیخ احمد غزالی) قاری این آیه برخواند که "یا عبادی
الذین اسرفوا" الیه، وی گفت: شرفهم بپناه الاضافة الی نفسه
بقوله یا عبادی، ثم انشد شعر:

و هان على اللوم في جنب حياها
و قول الاعادي اته لخليع
اسم اذا نوديت باسمي و اتنى
اذا قيل لي يا عبدا لسميع".

(شفحات الانس، ص ٢٧٤)



أَخَاتَتْ لَهُمْ أَحْمَابَهُمْ وَ جُدُودَهُمْ
دَجَى اللَّيْلِ حَتَّى نَطَمَ الْجِزْعَ ثاقِبَهُ

حضرت عبدالیهاء در لوحی میفرمایند: "... و ان صاحب
هذا النبأ العظیم والنور القدیم و الصراط المستقیم حائز لنسب
شامخ منیع و شرف باذخ رفیع اخاتت لهم احماہم و جدودہم
دجى اللیل حتى نطم الجزع ثاقبه..."

(مکاتیب، ج ۱، ص ۱۰)

ابن خلکان بیت را از ابوالطمحان القینى دانسته و
آنها در مجلد اول وفیات الاعیان در ذیل شرح احوال ابراهیم
بن یحیی الکلبی چنین ثبت کرده است:

"اخاتت لهم احماہم و وجوہم

دجا اللیل حتى نطم الجزع ثاقبه"

(وفیات، ج ۱، ص ۱۲۵)

اما ابن قتیبہ دینوری (فوت ۸۸۹ م) در عیون الاخبار
بیت را به لقیط بن زرارہ نسبت داده و در پاورقی کتاب
چنین آمده است:

"نسب هذا البیت فی الکامل للمبرد (ص ۲۰ طبع اوربا)

و الاغانى (ج ۱۱ ص ۱۲۲ طبع بولاق) و نهاية الارب للنويرى
 (ج ۲ ص ۱۸۲) لايى الطمجان القينى. و قد نص المؤلف على
 صحة نسبة هذا البيت للقيط فقال فى كتابه الشعر والشعراء فى
 ترجمة لقيط بن دراره (ص ۴۴۶ طبع اوربا) بعد ذكره هذا
 الشعر مائة: وَ بعض الرواة ينحل هذا الشعر أبا الطمجان
 القينى و ليس كذلك ائما هو للقيط".

(عيون الاخيار، ج ۴، ص ۲۴)

و نيز نك به كتاب اغانى، ج ۱۲، ص ۸-۹. مفهوم
 بيت آن كه نياكان آدان و شكوه مفاخرشان تاريكى شب را
 آنچنان به روشنائى مبدل نمود كه سقن مهرها را در دل شب
 هم ميحر ساخت.



اقتلونی اقتلونی یا ثقات
ان فی قتلی حیات فی حیات

حضرت عبدالبهاء در لوح خدایار در یم میفرمایند:
"ای ثابت بر عهد و پیمان نامه شما که بتاریخ ۲۷ رجب سنه
۲۹ بود رسید مضمون چنان عبدالبهاء را مفتون نمود که نزدیک
بود بگریه و آن آرزوی شما به شهادت کبری. این نعمه
آمنگی بود که اهل پارگاہ قدس را بوجد و طرب آورد.
این نهایت تمنای تو و من دیگر الامر بیدالله یفعل ما یشاء و
یحکم ما یرید این جام سرشار را چشم اشکیار سزاوار و این
درخشندگی را شکوه موهبت کبری لایق و شایان بقول ملا
اقتلونی اقتلونی یا ثقات ان فی قتلی حیات فی حیات...".

و حضرت عبدالبهاء در لوح دیگر میفرمایند: "تفصیل
شهادت حضرت شیخ صنعان بسمع این دلسوختگان رسید...
به لسان قلب اقتلونی اقتلونی یا ثقات ان فی قتلی حیات فی
حیات فریاد کرده...".

(مائده آسمانی، ج ۹، ص ۱۵)

در مثنوی مولانا (قوت ۶۷۲ هـ ق) چنین ثبت
شده است: "اقتلونی اقتلونی یا ثقات ان فی قتلی حیاتا فی
حیات".

(مثنوی معنوی، ص ۵۸۸)

اگر چه بیت از مولانا است اما مضمون را به منصور
حلاج (فوت ۳۰۹ هـ ق) نسبت داده‌اند که گفته است: "اقتلونی
یا ثقاتی انّ فی قتلّی حیاتی یعنی: ای دوستان ثقه مرا
پکشید، زیرا زندگانی من در قتل من است".

(قوس زندگی منصور حلاج، ص ۲۲)

- ۱۱ -

البحرُ بحرُ علی ما کان فی قدم
انّ الحوادثَ امواجٌ و اشباحُ

ن ک به ذیل: "والبحر بحر علی..."



الفصل للمتقدم

حضرت عبدالیهاء میفرمایند: "...ملاحظه کن که این قرن چه قرن عظیم است و این عصر چه عصر کبیر و لکن آنان مؤسس علوم و فنون بودند از این جهت برتری و منقبت دارند مثلاً الآن هر طفل تلغرافی در تلغراف ماهرتر از مخترع تلغراف است زیرا مخترع نمیتوانست باین سهولت مخاپره کند والفصل للمتقدم..."

(مکاتیب، ج ۲، ص ۲۰۸)

در کتاب نامه دانشوران ناصری در ذیل شرح احوال ابن سراج ابوبکر محمدبن السری بن السهل دو بیت از اشعار علی ابن رفاع نقل گشته که متضمن "الفصل للمتقدم" است:

"قلو قبل مبکاما بکیت سیابة"

بعدی شفیت النفس قبل التندم

ولکن بکت قبلی فهیج لی الیهکاء

بکاما فقلت الفصل للمتقدم

یعنی از آن پیش که آن کیوتر گریستی من میگریستم
هرآینه درد خویش و چاره بیچارگی خود کرده بودم، ولی اکنون
که آن کیوتر در گریستن بر من سبقت آورد و تقدم جست
همانا مزیت و فضیلت آن اوست و مرا در آن بهره نیست".

(نامه دانشوران، ج ۱، ص ۲۰۷)

هرچند در کتاب نامه دانشوران نام گوینده ابیات "علی
 این رفاع" تعیین شده ولی در مآخذ دیگر اشعار به عدی بن
 رفاع العالمی نسبت داده شده و چنین بنظر میرسد که نام
 شاعر در نامه دانشوران به غلط به طبع رسیده باشد. در هر
 حال برای اطلاع از مآخذ و سوابق این ابیات ن ک به مقاله
 دکتر احمد مهدوی دامغانی در مجله یغما، سال ۱۶، شماره ۹
 (آذر ۱۳۴۲ ه ش)، شماره مسلسل ۱۸۵، ص ۴۰۸ - ۴۰۹.



الفعل ما شهدت به الأعداء

حضرت عبدالیهاء در لوح مشهور به "لوح عمه" میفرمایند: "... وضع و حرکت و استغناء و وقار و بزرگواری جمال قدم بشهادت صدراعظم الهیه پسمع شما رسیده سبحان الله با وجود آنکه میرزا حسینخان آقوالت سفیر دربار عثمانی بود و یکمال جهد و جدّ ساعی در وقوع این هجرت بود باوجود این بوجود مبارک و حسن حرکت و روش و سلوک جمال قدم چه در عراق و چه در آستانه و چه در این سجن اعظم پیش آشنا و بیگانگان افتخار مینمود عظمت امر را ملاحظه فرما که بچه قسم است الفعل ما شهدت به الأعداء پاری بعد از مدینه کبیره بهلغار و صقلاب جمال قدم را ارسال نمودند..."

(مکاتیب، ج ۲، ص ۱۷۷ - ۱۷۸)

و نیز حضرت عبدالیهاء در لوحی دیگر میفرمایند: "یا من وقف حیاتہ لاعلاء کلمة الله آنچه مرقوم فرموده بودید ملحوظ گردید... الحمد لله جمیع بیگانگان شهادت میدهند که این عید به هر نفسی خواه محسن و خواه دون آن کمال محبت و شفقت را مینمایند و ابدأ تعرض نمیکند اگر استشهاد لازم شود جمیع اهل بریة الشام مهر نمایند و بسوگند تأکید کنند سبحان الله روش و سلوک و جمیع شوون این عید نزد بیگانگان مسلم ولی آشنایان انکار کنند والفعل ما شهدت به الأعداء..."

(مجموعه مکاتیب، شماره ۸۸، ص ۲۲)

مصرع ثقل شده از المری الموصلى الرقاء (فوت ۲۶۶ هـ
ق) است (التمثيل و المحاضرة، ص ۱۱۲) و ثعالی (فوت
۴۲۹ هـ ق) آن را در یتیمه الدهر چنین ثقل نموده است:

"نسب أضاء عموده فى رفعة
كالصبح فيه ترفع و ضياء
و شمائل شهد العداة بفضلها
والفضل ما شهدت به الاعداء"
(یتیمه الدهر، ج ۲، ص ۱۶۴)

در ذیل این مصرع در امثال و حکم دهخدا چنین آمده است:

"بزرگواری آن باشد که دشمنان بدان خستو شوند. تمثل:

هنر آن پشندیده تر دان ز پیش

که دشمن پشندد پناکام خویش.

(اسدی)

تظیر: فائز. آنکه دشمن آن را اعتراف کند.

(مردیان نامه)

(امثال و حکم، ج ۱، ص ۲۶۵)



أَنَا الْغَرِيقُ فَمَا خَوْفِي مِنَ الْهَلِكِ

حضرت عبدالبهاء در لوح آقا سید علی افغان میفرمایند:
"ای فرع محترم شجره مبارکه رحمانیه نامه شما رسید... از
قضیه نجف (نقیب؟) مرقوم نموده بودید این امور اهداً اهمیت
نداشته از اینگونه وقایع بسیار بقول شاعر عرب اناالغریق
فما خوفي من الهلل...".

مصرع از ابو الطیب متنبی (فوت ۹۶۵ م) است.
تمام بیت چنین است:

"وَالْهَجْرُ أَتَكَلُّ لِي مِمَّا أُرَاقِبُهُ
أَنَا الْغَرِيقُ فَمَا خَوْفِي مِنَ الْهَلِكِ"
(دیوان متنبی، ص ۲۲۶)

مضمون بیت آن است که برای من دوری او از آنچه در
انتظار آنم کشنده تر است. من که در دریا غرق شده‌ام از
اندکی تر شدن پاکی ندارم.



بَابِهِ اِقْتَدَى عَدَى فِى الْكُرْمِ
وَ مَنْ يَشَابِهَ اَبَهَ فَمَا ظَلَمَ

حضرت عبدالبهاء در لوح میرزا حسن ابن‌الشهید میفرمایند: "یا ابن‌الشهید نامه مفصل بنهایت روح و ریحان و دقت ملاحظه گردید از قرائتش بسیار متأثر شدم و از پلایا و ردایای وارده بر شما متحسر مثل مشهور است. بابه اقتدا عدی فی الکرّم و من یشابه ابه فما ظلم . سلیل آن شهیدی لهذا باید متحمل پلای شدید گردی...".

و نیز در لوحی دیگر حضرت عبدالبهاء میفرمایند: "ای ثابت بر پیمان دو نامه یکی بتاریخ ۲۲ و دیگری بتاریخ ۲۷ تموز یعنی جولای ۱۹۱۱ رسید... عرب میگوید. بابه اقتدی عدی فی الکرّم و من یشابه ابه فما ظلم یعنی عدی اقتدی پیدرش کرد در کرّم و هرکس مشابه پدرش باشد ظالم نیست عادل است...".

در ذیل مصرع دوم بیت در کتاب امثال و حکم دهخدا چنین آمده است: "من اشبه اباہ فما ظلم. از قابوسنامه، تمثیل:

و بابه اقتدی عدی فی الکرّم

و من یشابه ابه فما ظلم"

(امثال و حکم، ج ۴، ص ۱۷۲۷)

تُتَبَّحُ الْمَنَائِيَا إِذْ تُبَيِّحُ لِي الْمُنَى
وَذَاكَ رَحِيمٌ مَنِيَّتِي بِمَنِيَّتِي

حضرت عبدالیهاء در لوح احمای نوریز و سروستان میفرمایند: "... ای یاران نورانی از بهسر و سامانی فرح و شادمانی نمانید سرگشته کوی اوئید و آشفته روی او و پریشان موی او و شتابان بسوی او این است منتهی آمال مقربین این است نهایت آرزوی مخلصین شاعر عرب گفته:

تتبیح المنایا اذ تبیح لی المنی
و ذاک رحیم منیتی بمنیتی

یعنی آن دلبر ربانی از برای من تقدیر قربانی نموده زیرا آرزوی مرا روا خواسته این جانفشانی در نهایت اردانی است زیرا نهایت آرزوی من است...".

(نار و نور، منتخباتی از آثار
مبارکه حضرت عبدالیهاء، قطعه ۲۲)

بیت از ابن قارض است. ن ک به دیوان ابن قارض، ص

تَرَكَتُ لِلنَّاسِ دِينَهُمْ وَ دُنْيَاهُمْ
شَغْلًا بِذِكْرِكَ يَا دِينِي وَ دُنْيَائِي

ن ک به ذیل: "کانت لقلبی اهواء...".

تَعْمِرْنَا الْاَقْوَامَ اَنَا قَلِيلٌ عَدَدًا
فَقُلْتُ لَهُمْ اِنَّ الْكِرَامَ قَلِيلٌ

حضرت عبدالیهاء در لوح محفل روحانی میانج میفرمایند: "هرچند یاران در آن دیار قلیلند و غافلان بسیار ولی این قلت به از آن کثرت است شاعر عرب سموئل گفته: تعمرنا الاقوام انا قلیل عدادا فقلت لهم انا الکرام قلیل فما حسنا انا قلیل و جارنا عزیز و جار الاکثرین ذلیل میگوید که دشمنان ما را ملامت بقتل مینمایند در جواب گویم دایان بزرگوار همیشه قلیلند و هرچند نفوس قبیله ما قلیل است ولیکن هرکس پناه آرد عزیز گردد و بما قیائل کثیره هستند که پناه ندهند و ملتجی ایشان ذلیل گردد...".

(مکاتیب، ج ۸، ص ۴۰)

چنانچه فرموده اند اشعار از سموئل بن عادی شاعر یهودی دوره جاهلیت در قرن ششم میلادی است. این عیدرپه (فوت ۲۲۸ هـ ق) در کتاب عقدالفرید ابیات را اینطور ثبت نموده است:

"اذا المرء لم یدس من اللوم عرقه
فکل رداء یرتدیه جمیل
و ان هو لم یحمل علی النفس هیمها
فلیس الی حسن الشناء سبیل
اذا المرء اعمته المرؤة یافعا
فمطلیها کھلا علیه ثقیل

تَعْمِيرَنَا أَنَا قَلِيلٌ عَدِيدُنَا
فَقُلْتُ لَهَا إِنَّ الْكِرَامَ قَلِيلٌ
وَمَا ضَرَفَا أَنَا قَلِيلٌ وَجَارُنَا
عَزِيزٌ وَجَارُ الْكَثْرِينَ ذَكِيلٌ
وَنَحْنُ أَنَا لَأَسْرَى الْقَتْلِ سَبِيَّةٌ
إِذَا مَا رَأَتْهُ عَامِرٌ وَسَكُولٌ
يُقَرَّبُ حُبًّا الْمَوْتَ آجَالَنَا لَنَا
وَ تَكْرَهُهُ آجَالَهُمْ فَتَطُولُ
وَمَا مَاتَ مِنَّا سَيْدٌ حَتَّى أَنْفَهُ
وَلَا مَلَكَ مِنَّا حَيْثُ كَانَ قَتِيلٌ
تَسْمِيْلٌ عَلَى حَدِّ السِّبْوَفِ نَفْسُنَا
وَلِيَهْتِ عَلَى غَيْرِ السِّبْوَفِ تَسْمِيْلٌ
وَنُنْكِرَانِ شَيْئَنَا عَلَى النَّاسِ قَوْلُهُمْ
وَلَا يَنْكُرُونَ الْقَوْلَ حِينَ نَقُولُ
فَنَحْنُ كَمَا الْمُرْنُ مَا فِي نِصَابِنَا
كَهَامٌ وَلَا فِينَا يُعَدُّ بِحَيْلٍ
وَ اسْيَافُنَا فِي كُلِّ شَرْقٍ وَ مَغْرَبٍ
بِهَا مِنْ قِرَاعِ الدَّارِ عَيْنٌ قُلُوبٌ"
(عقد الفريد، ج ١، ص ٢٤٨ - ٢٤٩)

ونهمز ن ك به كتاب اغاني، ج ٦، ص ٢٩٥ و ٣٠٢.

تَمَتَّعَ مِنْ شَمِيمِ عَرَارِ نَجْدٍ
فَمَا بَعْدَ الْعِشِيَةِ مِنْ عَرَارٍ

حضرت عبدالبهاء در لوحی میفرمایند: "... ای احبای الهی آفتاب حقیقت از افق غیب تابنده و درخشنده فرصت غنیمت شمیرید مانند سرو روان در این جویبار نشو و نما نمائید و سر برافرازید تمتع من شمیم عرار نجد فما بعد العشية من عرار..."

(مکاتیب، ج ۲، ص ۲۰۹)

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی میفرمایند: "ای منصور مظفر سپاه ملاء اعلی مصفوف است و چنود ملکوت ابهی چون صفوف الوف در فعل ربیع شجر را نموی بدیع و در موسم بهار ازهار را جلوه لطیف وقت اشراق است و هنگام جلوه در آفاق تمتع من شمیم عرار نجد و ما بعد العشية من عرار..."

(مجموعه مکاتیب، شماره ۸۸، ص ۱۶۷)

بیت از صمّه بن عبدالله قشیری است اما آن را به جعد بن معاویه بن الحزم العقیلی هم نسبت داده‌اند. ن ک به مجله یغما، سال ۱۹، شماره ۲ (اردیبهشت ۱۳۴۵ ه ش) . شماره مسلسل ۲۱۴، ص ۸۵ - ۸۶.

مضمون بیت چنین است که از بوی خوش نرگس نجد بهره‌مند شو چه بعد از فرارسیدن شب نرگسی بجا نخواهد ماند.

تَمَمَّكَ بِأَذْيَالِ الْهَوَىٰ فَاخْلَعِ الْحَيَا
وَ خَلَّ سَبِيلَ النَّاسِكِينَ وَ انْ جَلُّوا

جمال قدم در کتاب مستطاب ایقان میفرمایند: "... و از بیانات صاحبان بیان که در معنی علم فرموده اند هیچ راجحه این علوم ظلمانی که ظلمت آن همه بلاد را فرا گرفته استشمام نمیشود این شجر جز بغی و فحشاء ثمری نیاورد و جز غل و پغناء حاصلی نبخشد ثمرش سم قاتل است و ظلش دار مهلك فنعم ما قال تممك باذیال الهوی فاخلع الحیاء و خل سبیل الناسکین و ان جلوا...".

(ایقان، ص ۵۲ - ۵۴)

بیت از ابن فارض است و در دیوانش چنین ثبت شده است:

تَمَمَّكَ بِأَذْيَالِ الْهَوَىٰ وَ اخْلَعِ الْحَيَا
وَ خَلَّ سَبِيلَ النَّاسِكِينَ وَ انْ جَلُّوا
(دیوان ابن فارض، ص ۱۲۴)

مفهوم بیت این است که دست به دامن عشق و نه حیا را کنار گذار و راه زاهدین و عابدین را هر قدر پر جلال باشد رها کن.

خَلَّ دَعْوَى الْحَبِّ أَوْ فَارَضَ بِمَا جَرَى
كَذَلِكَ جَرَى الْأَمْرُ فِي فَرَضِ سُنَّتِي

حضرت عبدالبهاء در لوح علی ابن حاجی میرزا محمد ایروانی میفرمایند: "ای بنده صادق خدا نامه شما رسید و بر مضامین کما می حقها در نهایت دقت اطلاع حاصل گردید... جمال مبارک در قصیده و رقائقیه میفرماید: خل دعوی الحب او فارض بما جرى كذلك جرى الامر في فرض سنتي. میفرماید یا ترک محبت الله کن و یا بهر بلا و مصیبتی راضی شو زیرا فقر و ذلت و مصیبت و بلیه از لوازم جانفشانی در سبیل الهی است...".

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح حضرت فروغی میفرمایند: "نامه آن حضرت مورخ ۲۲ ربیع الاول سنه ۱۲۲۵ واصل گردید... در قصیده و رقائقیه میفرماید خل دعوی الحب او فارض بما جرى كذلك جرى الامر في فرضي و سنتي باری ناچار شعله عشق آتش بار است لهذا صبر و قرار لازم و سکون و اصطبار واجب...".

بیت چنانچه فرموده اند از جمال قدم است و در قصیده عز و رقائقیه چنین شیت گشته است: "خل دعوی الحب او فارض بما جرى كذلك جرى الامر في فرض سنتي".

(آثار، ج ۲، ص ۲۰۶)

و نیز ن ک به ذیل: "احن بكل اللیل...".

رَقَّ الزَّجَاجُ وَ رَقَّتِ الخَمْرُ
فَتَشَابَهَا وَ تَشَاكَلِ الأَمْرُ

حضرت ربّ اعلى در رساله نبوت خاصه میفرمایند:
"... انى كلما فصلت فى آيات اثبات النبوة الخاصة و الولاية المطلقة ما قصدت الا العجز الهحت عن ذكر الدليل و النذّ الصّرف عن عرفان السبيل لانّ دون ذلك لا يمكن فى مقام من الخلق و من ادعى اثبات النبوة الخاصة بحقيقتها التى هى عليها فقد احتمل الافك فى نفسه و يجرى عليه احكام حدود قابليته و لكن الآيات لما كانت فى بعض الانفس الطف و ارق من غيرها فلذا قد فصلت آيات المحكمات ما يمكن فى التبيان لذكر النبوة الخاصة بمثل حكاية الزجاجه عن الخمر حيث قال الشاعر
رَقَّ الزَّجَاجُ وَ رَقَّتِ الخَمْرُ فَتَشَابَهَا وَ تَشَاكَلِ الأَمْرُ . فكَانَما خمر و لا قدح فكَانَما قدح و لا خمر..."

(مجموعه آثار حضرت اعلى)

شماره ۱۴، ص ۲۷۲-۲۷۳

حضرت عبدالبهاء در لوح حضرت على قبل اكبر میفرمایند: "ای منادی میثاق نامدهای محرر چون جامهای مکرر نشئه صہبہ داشت... این است عقیده ثابتہ راسخه و حقیقت معتقدات واحه صریحه این عہد و اهل ملکوت ابہی کہ جمال مہارک شمس حقیقت ساطع از برج حقیقت و حضرت اعلى شمس حقیقت لامع از برج حقیقت یعنی آن نور حقیقت و مصباح احدیت در این دجاجة رحمانیت و این مشکاة وحدانیت ساطع و لامع. اللہ نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة

فيها مصباح المصباح في زجاجة الزجاجه كأنها كوكب دري يوقد
 من شجرة مباركة زيتونة لا شرقية و لا غربية يكاد زيتها يضي و
 لولم تمسه نار نور على نور. و آن نور حقيقت در وقت
 واحد و زمان واحد هم در اين زجاجة فردانيت سامع و هم در
 اين مشكاة وحدانيت ظاهر و واضح و لامع و لي مشكاة متعيس
 از زجاج چه كه نور حقيقت در زجاجة رحمانيت سامع و از
 زجاج وهاج فائض بر مشكاة چون سراج و مقام مبشرى پايين
 برهان محقق ميگردد اين مشكاة شمس آفاق است و اين زجاج
 نهر اعظم، اشراق اين مشكاة مصباح عالم بالا و اين زجاج
 كوكب ملاء اعلى اين است كه با وجود وجودشان در زمان واحد
 و عصر واحد و تعدد بحسب ظاهر باز حقيقت واحده بودند و
 كهنونت واحده، جوهر توحيد بودند و ساذج تفريد، چون در
 نور نگري نور واحد بود چه كه در زجاج و مشكاة هردو
 سامع و چون بهويت نگري تعدد مشاهده شود و زجاج و مشكاة
 بهيى و همچنين اين زجاجة رحمانيه و حقيقت شاخصه بدرجه‌اي
 لطيف و نورانى و شفاف و رحمانى كه با نور حقيقت بقسمى
 تعاكس يافته كه حقيقت واحده تحقق نموده و صرف توحيد رخ
 گشوده يكادزيتها يضي و لو لم تمسه نار. رِقَّ الزَّجَّاجُ وَ
 رِقَّتِ الخمر وَ تعاكسا فتشابه الامر وَ كأنما خمر وَ لا قدح وَ
 كأنما قدح وَ لا خمر نورانيت سراج و لطافت زجاج دست بهم
 داده نور على نور گشته اين است كه ميفرمايد: اياكم ان
 تذكروا في آيتين، اى آية اللاهوت و آية الناسوت و مادون
 اين دو شمس حقيقت كل عباد له و كل بامرهم يعملون...".

(مكاتب، ج ۰۲ ص ۲۴۹ - ۲۵۲)

و حضرت عبدالبهاء در لوح ديگر ميفرمايند: "اي ثابت

بر پیمان تدبیر در امور عبارت از اتقان است یعنی باید
هرامری را چنانکه باید و شاید اجرا نمود مثلاً جام نورانی
را صهای رحمانی باید چنانچه شاعر گفته رِقَّ الزَّجَاجِ...".
(مکاتیب، ج ۵، ص ۲۲۲)

ابیات از صاحب‌این عباد ابوالقاسم اسماعیل بن ابی
الحسن (فوت ۲۸۵ هـ ق) است. ن ک به وقیات الاعیان، ج
۲، ص ۲۲۶ و یتیمه الدهر، جلد ۲، ص ۲۵۹. عراقی
(فوت ۶۸۸ هـ ق) مضمون ابیات صاحب این عباد را بفارسی
چنین به نظم آورده است:

"از صفای می و لطافت جام
درهم آمیخت رنگ جام و مدام
همه جام است و نیست گوئی می
یا مدام است و نیست گوئی جام"



رَمَانِي الدَّهْرُ بِالْأَرْزَاءِ حَتَّى
فَوَادِي فِي حَدِيدٍ مِنْ نِهَالِ
النِّعَالِ...

حضرت عبدالبهاء میفرمایند: "... ما شمت سال است که هدف سهام مفتریاتیم لهذا باینگونه تهمت‌ها خو کرده‌ایم کما قال الشاعر: رَمَانِي الدَّهْرُ بِالْأَرْزَاءِ حَتَّى فَوَادِي فِي حَدِيدٍ مِنْ نِهَالِ نِهَالِ فَمِرْتُ إِذَا اتَّئِنِي مِنْ سِهَامِ تَكْسَرَتْ النِّعَالُ عَلَى النِّعَالِ..."

(اسرار ربانی، ج ۲، ص ۲۰۴)

و در لوح جناب ابن ابهر میفرمایند: "ای منادی پیمان نامها ملاحظه گردید الحمد لله حقیقت حال آن دو مظلوم بزرگوار بر یار و اغیار واضح و آشکار گشت... ما از تیر و منان افتراء خوف و هراس نداریم زیرا شمت سال است که هدف سهم افتراشیم و آماج تیر بهتان در این دریا مستغرقیم لهذا از نم و شبنمی چرا خوف و هراس نمائیم چنانچه شاعر عرب گفته رمانی الدهر بالارزاء حتی فوادی فی حدید من نیهال. فمرت اذا اتتنی من سهام تکسرت النعال علی النعال..."

و در لوح دیگر میفرمایند: "...متنبی گوید رمانی الدهر بالارزاء حتی..."

(مکاتیب، ج ۵، ص ۱۲۵)

این دو بیت متنبی را حضرت عبدالبهاء در لوح صبری

افندی با مطلع : "یا صاحبی السجن القديم المحترم...". و نیز در لوح سید حماد مصحح جریده المویّد با مطلع: "ایها الفاضل الجلیل قد اخذت کتابکم الکریم...". هم نقل فرموده‌اند.

ابیات چنانچه حضرت عبدالیهاء تصریح فرموده‌اند از متنبی است و در دیوانش چنین ثبت شده‌است:

"رَمَانِي الدَّهْرُ بِالرِّزَاءِ حَتَّى

فَوَادِي فِي غَشَاءٍ مِنْ نِيَالٍ

فَصَرْتُ إِذَا أَصَابْتَنِي سِهَامٌ

تَكَسَّرَتْ النَّعَالُ عَلَى النَّعَالِ"

(دیوان متنبی، ص ۲۶۵)

مضمون فارسی این دو بیت چنین است که روزگار تیر مصائب خود را آنقدر بسوی من پرتاب نموده که قلبم از تیر مستور گشته است. از تیر بلیات زمانه سرپای وجودم آنچنان پوشیده شده است که اگر تیر دیگری پرتاب شود نوك آن در برخورد با سایر تیرها خواهد شکست.

سَأَلْتُ النَّدَى هَلْ أَنْتَ حَسْرٌ فَقَالَ لَا
وَلَكِنِّي عَبْدٌ لِيَحْيَى بْنِ خَالِدٍ

حضرت عبدالیهاء در لوح میردا عطاء اللہ پسر میردا احمد قاشنی میفرمایند: "ای سلیل آن شخص جلیل در عربی شاعری در ستایش آل برامکه چنین شعری انشاء نمود: سَأَلْتُ النَّدَى هَلْ أَنْتَ حَسْرٌ فَقَالَ لَا وَلَكِنِّي عَبْدٌ لِيَحْيَى بْنِ خَالِدٍ فَقُلْتُ شَرَاءٌ قَالَ لَا وَرَاثَةٌ تَوَارَثْنِي وَالِدٌ بَعْدَ وَالِدٍ. ترجمه اش این است که از کرم و بخشش سوال نمودم که تو آزادی گفت خیر من بنده یحیی ابن خالد یعنی من که کرم و بخششم. غلام حلقه بگوش یحیی ابن خالد سوال نمودم تو را یحیی ابن خالد خریده است گفت خیر بلکه من میراث از آباء و اجداد او هستم که باو رسیده ام یعنی یحیی ابن کرم و بخشش را از میراث پدر و آباء پوراثت پرده است...".

این عیدرپه در کتاب عقدالقرید چنین آورده است:
"...دخِلَ رَجُلٌ مِنَ الشُّعْرَاءِ عَلَى يَحْيَى بْنِ خَالِدِ بْنِ بَرْمَكٍ
فَأَنْشَدَ:

سَأَلْتُ النَّدَى هَلْ أَنْتَ حَسْرٌ فَقَالَ لَا
وَلَكِنِّي عَبْدٌ لِيَحْيَى بْنِ خَالِدٍ
فَقُلْتُ شَرَاءٌ قَالَ لَا بَلْ وَرَاثَةٌ
تَوَارَثْنِي عَنِ وَالِدٍ بَعْدَ وَالِدٍ
فَأَمَرَ لَهُ بِعَشْرَةِ آلَافٍ...".

(عقدالقرید، ج ۱، ص ۲۶۸ - ۲۶۹)

سَمَّ الرَّدَى فِي مَذْهَبِ الْعَشَقِ وَاجِبٌ
وَ حَرَقُ الْحَشَاءِ فِي الْحَبِّ مِنْ أَوَّلِ بَيْعَتِي

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا فرج‌الله‌خان میفرمایند: "ای فرج‌اللهی مکتوبی که مرقوم بیهکی از یاران نموده بودید ملاحظه گردید... اگر روزی فیروزی پیش آید و مانند عید نوروز اسباب جشن و شادمانی و کامرانی از هر جهت فراهم آید بزم جانفشانی آراسته گردد و حلقه‌های بلا مانند زنجیر زلف دلبر بیهمتا پیوسته یعنی پای مبارک رو بفلک در چمبر فلق افتد و از آن ترکهای نازنین در سبیل جمال مهین قدری میل فرمائید ملاحظه خواهید فرمود که چقدر دلنشین و شکرین و شهرین است میفرماید. سَمَّ الرَّدَى فِي مَذْهَبِ الْعَشَقِ وَاجِبٌ وَ حَرَقُ الْحَشَاءِ فِي الْحَبِّ مِنْ أَوَّلِ بَيْعَتِي خَلِ دَعْوَى الْحَبِّ أَوْ قَارِضٍ بِمَا جَرَى كَذَاكَ جَرَى الْأَمْرِ فِي فَرْضِي وَ سُنَّتِي...".

ابیات از حضرت بهاء‌الله است و در قصیده عزّ و رقائیه چنین ثبت گشته: "سَمَّكَ الدَّمَاءُ فِي مَذْهَبِ الْعَشَقِ وَاجِبٌ وَ حَرَقُ الْحَشَاءِ فِي الْحَبِّ مِنْ أَوَّلِ بَيْعَتِي"
(آثار، ج ۲، ص ۲۰۵)

و نیز ن ک به ذیل: "خَلِ دَعْوَى الْحَبِّ...".

شَنْشِنَةٌ اَعْرَفُهَا مِنْ اَحْزَمٍ

حضرت عبدالبهاء در لوح مدیر جریده چهره‌نما میفرمایند: "سؤال، حاجی میرزا یحییای دولت‌آبادی به موجب کاغذی که در چهره‌نما مندرج است کلیاً خود را عاری و پری دانسته. جواب، ... اگر جناب حاجی میرزا یحییای دولت‌آبادی ورفقای خفی او با وجود دعوی اصالت و ریاست در پابیت سرّاً، بظاهر اگر انکار میکنند عجب مدارید زیرا به مقتدای خویش و پدر مرحوم اقتداء نموده چنانچه شاعر عرب گفته شنشنة اعرفها من احزم...".

میدانی (فوت ۱۱۲۴ م) در مجمع‌الامثال در ذیل ضرب المثل: "شنشنة اعرفها من احزم" مینویسد: "قال ابن الكلبي: ان الشعر لأبي احزم الطائي، و هو جدّ اب حاتم او جدّ جدّه، و كان له ابن يقال له احزم، و قيل: كان عالماً، فمات و ترك بنين فوشبوا بيوما على جدّهم ابي احزم فأدّموه فقال:

انّ بنى فرجوني بالدم
شَنْشِنَةٌ اَعْرَفُهَا مِنْ اَحْزَمٍ

و بیروی "زملونی" و هو مثل فرجونی فی المعنی: ای لَطْحُونی، یعنی ان هولاء أشبهوا أباهم فی العقوق، والشنشنة: الطبیعة و العادة، قال شمر: و هو مثل قولهم "العصان العصیة" و بیروی "نشنشة" و كأنه مقلوب شنشنة، و فی الحدیث أنّ عمر قال لابن عباس رضی الله عنهما حين شاوره فاعجبه اشارته: شنشنة اعرفها من احزم، و ذلك انه لم يكن لقرشي مثل رأى العباس رضی الله عنه، فشبهه بأبيه فی جودة الرأي، و قال الليث:

الاخزم الذکر، و کمرۃ خزّماء قصر وترها، و ذکر اخزم، و قال:
و کان لأعرابی بنیّ یعجبه، فقال یوما: شنشنة من اخزم، ای
قطران الماء من ذکر اخزم. یضرب فی قُرْب الشّبه".

(مجمع الامثال، ج ۱، ص ۲۶۱)

و نیز ن ک به کتاب عقد الفرید، ج ۲، ص ۱۰۲ و ج
۶، ص ۹۹.

چنانچه میدانی تعریح نموده کلمه "شنشنة" به معنی
خلق و خو و عادت است و مصرعی که در لوح مبارک آمده
برای تشبیه فرزند به پدر بکار میرود نظیر بیت سعدی که:
"عاقبت گرگ داده گرگ شود گر چه با آدمی بزرگ شود".



ضَعْتُ عَلِيَّ اِبْرَاهِيْمَ

حضرت عبدالیهاء در لوحی میفرمایند: "... حال مصمم حرکت به فرنگستانم که شاید خدمتی بآستان نمایم بقول عرب ضَعْتُ عَلِيَّ اِبْرَاهِيْمَ یعنی یکدسته ریسمان به قتیله چراغ منضم شده..."

(مأثده آسمانی، ج ۲، ص ۸۲ - ۸۴)

مصرع از اسماء بن خارجه (فوت ۶۶ هـ ق) است و میدانی در مجمع الامثال آن را چنین آورده است.

"لِي كَلَّ يَوْمَ مِنْ ذُوَالِهْ

ضَعْتُ يَزِيْدُ عَلِيَّ اِبْرَاهِيْمَ

فَلَا حُشَاكَ مَشَقَّمَا

اَوْ مَأْ اُوَيْسٌ مِّنْ اِلِهِيَالِهْ"

(مجمع الامثال، ج ۱، ص ۲۲۲)

طوعاً لقاضٍ اتى فى حكمه عَجَباً
افتى بِسَفْكَ دَمى فى الحِلِّ و الحَرَمِ

حضرت بهاء الله در لوح شیخ محمد تقی نجفی میفرمایند: "...یا شیخ انا سمعنا ان جنابك اعرضت عنا و اعترضت علينا حيث امرت الناس بسبى و افتتيت على سفك دماء العباد لله در من قال: طوعاً لقاضٍ اتى فى حكمه عجباً افتى بسفك دمی فى الحِلِّ و الحَرَمِ".

(لوح شیخ، ص ۱۲)

و نیز حضرت بهاء الله در لوح شکرشکن میفرمایند: "...معلوم آنجناب باشد که یکی از معتکفین آن ارض که مشغول بزخرف دنیا است و از جام رحمت نصیبش نه و از کأس عدل و انصاف بهره اش نه و در لحظه ای این پنده را ندیده و در مجمعی مجتمع نشده و ساعتی مؤانست نجسته قلم ظلم برداشته و بخون مظلومان رقم کشیده طوعاً لقاضٍ اتى فى حكمه عجباً افتى بسفك دمی فى الحِلِّ و الحَرَمِ".

(دریای دانش، ص ۱۴۸)

حضرت عبدالبهاء در لوح آقا میرزا حبیب رفسنجانی میفرمایند: "ای حبیب عبدالبهاء بلیات و صدماتی که در سابق تحمل نمودید و جام بلائی که نوش جان فرمودید جمیع معلوم و مشهود... جمال مبارک در یکی از الواح بمناسبتی این بیت این قارض را مرقوم فرموده اند طوعاً لقاضٍ اتى فى حكمه عجباً افتى بسفك دمی فى الحِلِّ و الحَرَمِ که معنیش بفارسی این است

که خدایا آن قاضی را راضی فرما که فتوا بخون این آواره در
حلّ و حرم کعبه داد و حال آنکه صید نیز در مشعرالحرام
حرام است ولی آن بدبخت چنان دل‌سخت بود که خون این عید
را در حلّ و حرم هدر نمود...".

حضرت ولی امرالله در توقیع مورخ ۱۲ کانون دوم
۱۹۲۲ میفرمایند: "...درلوح این ذشب آن لسان عظمت که
تعلی دهنده عالم است پایین بیان ناطق: طوعاً لقاضی اُتی فی
حکمه عجباً افتی بسفکِ دمی فی الحلّ و الحرم".
(توقیعات، ج ۱، ص ۷۹)

بیت چنانچه تصریح فرموده‌اند از این قارض است.
ن ک به دیوان این قارض، ص ۱۲۹.

- ۲۹ -

عش خالیا فالحسبُ راحتُه عنا
و اوله سقم و آخره قتل

ن ک به ذیل: "وعش خالیا فالحب...".

عَلَىٰ شِيَابٍ لَّوْ يَبِيعُ جَمِيعَهَا
بِقَلَسٍ لِّكَانَ الْفَلَسُ مِنْهُنَّ أَكْثَرًا

حضرت عبدالبهاء در رساله مدنیّه میفرماید: "... عزّت و سعادت و بزرگواری و منقبت و تلذّذ و راحت اشخاص در ثروت ذاتیه خود نبوده بلکه در علو فطرت و سموّ همت و وسعت معلومات و حلّ مشکلات است فنعم ما قال علی شیباب لو یباع جمیعها بقلس لکان الفلس منهن اکثرًا و فیهن نفس لو یقاس بها نفوس الوری کانت اجلّ و اکبرًا...".
(رساله مدنیّه، ص ۲۰)

ابیات از محمدبن ادریس شافعی (فوت ۸۲۰ م) است. یاقوت حموی (فوت ۱۲۲۹ م) در معجم الادبایه مینویسد: "و عن ابی بکر بن بنت الشافعی قال: قال الشافعی بمکّه حين اراد الخروج الی مصر: لقد اصبحت نفسی تتوق الی مصر و من دونها قطع المهامه والتقر فوالله ما ادری اللغوز والعنق اساق الیها ام اساق الی القبر؟ قال: فخرج فقطع علیه الطریق فدخل بعض المساجد وليس علیه الاخرقة فدخل الناس و خرجوا فلم یلتفت الیه احد فقال: علی شیباب لو یباع جمیعها بقلس لکان الفلس منهن اکثرًا. و فیهن نفس لو یقاس ببعضها نفوس الوری کانت اجلّ و اکبرًا و ما ضربتصل السیف اخلاق غمده اذا کان عینها این وجهته فری؟"

(معجم الادبایه، ج ۱۷، ص ۲۱۹ - ۲۲۰)

مضامین این ابیات مشابه است با ابیات ابو
طاهر بن الخیزاردی که شعایی آنها را به این نحو در
یتیمۃ الدمر نقل کرده است:

"علی شیب فوق قیمتھا الفلس
و فیهن نفس دون قیمتھا الانس
فتویک مثل الشمس من تحتھا الدجی
و ثویبی مثل الغیم من تحتھ الشمس"
(یتیمۃ الدمر، ج ۴، ص ۲۸۲)

مضمون ابیاتی که در رساله مدنیہ نقل شده آن است
که لباسی به تن دارم که اگر به فلسی فروش رود ارزش فلس
بمراستب پیش از آن خواهد بود. اما داخل این لباس کسی
است که اگر نفوس مردمان بدان قیاس شود از آنان گرانیهاتر
است.



عليك بها صرفاً و ان شئت مزجها
فعدلك عن ظلم الحبيب هو الظلم

حضرت عبدالبهاء در لوحی میفرمایند: "ای ناظم لوگو منشور در ستایش شعله نور مجلی طور آفتاب انور مشرق ظهور روحی لاحیائیه‌القداء قصائد و محامد انشاء و انشاد نما تا عالم انشاء بوجد و طرب آید و عبدالبهاء سرور و فرح یابد ولی این کاس ظهور باید مزاجها کافور باشد یعنی مزوج بحتایش حضرت اعلی روحی له القدا و پس، شاعر عرب گفته عليك بها صرفاً و ان شئت مزجها فعدلك عن ظلم الحبيب هو الظلم یعنی پاده لطیف را صرف و خالص بنوش و اگر چنانچه بچیزی آن پاده را مزج نمائی از ظلم که آب دهن محبوبست اگر تجاوز نمائی ظلم است لهذا شما نیز از ستایش ایهی و محامد اعلی تجاوز ننما و عليك البهء ع ع".

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح "چناب عندلیب گلشن معانی" میفرمایند: "ای بلبل معانی قصیده غراً و فریده نوره ملاحظه گردید در نهایت فصاحت و بلاغت بود و ورقات مبارکه به الحان بدیع در نهایت ملاحظت قرائت نمودند و ورقه علیا جائزه خواست یعنی بقلم میثاق تحسین مرقوم شود من نیز کلك ضعیف برداشته و بچند سطر وجیز تصدیع مینمایم که قدح پاده معانی را باید خالص به ذکر محبوب آفاق نمود عليك بها صرفاً و ان شئت مزجها فعدلك عن ظلم الحبيب هو الظلم و عليك البهء ع ع"

(مجموعه مکاتیب، شماره ۸۷، ص ۵۸۲)

و حضرت عبدالیهاء در لوح کربلائی عباس خاکی
 میفرمایند: "ای بندهٔ بها از تخلص آن سرور شعراء معنی
 خضوع و خشوع استنباط گشت... شاعر ابن فارض میگوید
 عليك بها صرفاً و ان شئت مزجها فعدلك عن ظلم الحبيب هو
 الظلم یعنی آن صهیای الهی را باید صرف و خالص بنوشی به
 چیزی دیگر آمیخته ننمائی و اگر خواستی که آمیخته نمائی
 از آب قم محبوب تجاوز مکن که عین ظلم است...".

ن ک به دیوان ابن فارض، ص ۱۴۲.



عِنْدَ الصَّاحِ يَحْمَدُ الْقَوْمَ السَّرِيَّ

حضرت عبدالیهاء در لوح میرزا محمود ذرقانی میفرمایند: "ای بنده الهی حمد کن که به جانفشانی در سبیل جمال ربانی مؤیدی... مثلی است در بین عرب عند الصّاح یحمد القوم السّری سری شیروی است یعنی قافله پامداد ممنون از شیروی گردد هرچند در شب محروم از خواب شده و پادیه پیموده و زحمت و مشقت کشیده ولی صبح چون به منزلگاه رسد از شیروی مسرور و شادمان گردد...".

و نیز حضرت عبدالیهاء در لوح پری جان خاتم صبیّه حضرت ملا محمد علی شهید و خلع ملا حسن شهید (نوریز) میفرمایند: "ای یادگار دو شهید مجید فی الحقیقه در ایام زندگی دمی سر و سامان نیافتی و راحت و آرام نجستی و شادمانی و کامرانی ندیدی... در ایام عمر خویش در سبیل الهی نیش دیدی نه نوش، چقا دیدی نه وفا، رزایا کشیدی نه عطایا، بلایا تحمل نمودی نه راحت و نعمت بی منتهی، و مثلی است مشهور عند الصّاح یحمد القوم السّری یعنی قافله چون صبح نماید از شیروی ممنون و خوشنود گردد...".

چنانچه حضرت عبدالیهاء بیان فرموده اند عبارت "عند الصّاح یحمد القوم السّری" از امثال عرب است و میدانی آنرا در مجمع الامثال نقل نموده و در ذیل آن چنین توضیح داده است: "عِنْدَ الصَّاحِ يَحْمَدُ الْقَوْمَ السَّرِيَّ قَالَ الْمُفَضَّلُ: اِنْ اَوَّلَ مَنْ قَالَ ذَلِكَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ لَمَّا بَعَثَ اِلَيْهِ اَبُو بَكْرٍ رَضِيَ اللهُ

عنهما و هو باليمامة: أن سِرَّ الى العراق، فأرادَ سُلوكَ المفازة، فقال له رافع الطائي: قد سلكتها في الجاهلية، و هي خمسُ لابل الواردة، و لا أظنك تقدرُ عليها الا ان تحمل من الماء، فاشتري مائة شَافِرٍ فعطشها ثم سَقَّأها الماء حتى رَوَّيت، ثم كَتَبَها و كَمَمَ اقوامها، ثم سلك المفازة حتى اذا مضى يومان و خاف العطش على الناس و الخيل، و خشى ان ينهب ما في بطون الابل نحر الابل و استخرج ما في بطونها من الماء، فسقى الناس و الخيل، و مضى، فلما كان في الليلة الرابعة قال رافع: انظروا هل ترونَ سِدْرًا عِظَامًا؟ فان رأيتموها و الا فهو الهلاك، فنظر الناسُ فراوا السدر، فاخبروه، فكبر، و كبر الناسُ، ثم هجموا على الماء، فقال خالد:

لله درَّ رافع انى امتدى
 قود من قراقيرالى سوى
 خيمسا اذا سار به الجيش بكى
 ما سارها من قبله انس يرى
 عند الصباح يحمد القوم السرى
 و تنجلي عنهم غيابات الكرى
 يضرب للرجل يحتمل المشقة رجاء الراحة".

(مجمع الامثال، ج ٢، ص ٢)

ياقوت حموى در معجم الادباء نيز بيتى از على بن زيد البيهقى نقل نموده كه مصرع اول آن متضمن ضرب المثل فوق میباشد:

"لقد يحمد القوم السرى في صباحهم

زمان تلاق عنده الشمل يجمع"

(معجم الادباء، ج ١٢، ص ٢٢٨)

غَايَةَ اَقْدَامِ الْعُقُولِ عَقَالٍ
وَ اَكْثَرُ سَعَى الْعَالَمِيْنَ خِلَالَ

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب طیب آقا میرزا
عبدالمجید (ارومیه) میفرمایند: "ای ثابت پرپیمان نامه که
بجناب منشادی مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید از مضمون
ممنون شدم... غایه اقدام العقول عقال و اکثر سعی العالمین
خلال خذ ما رأیت و دع شیئاً سمعت به فی طلعة الہدر ما
یعنیک عن رحل...".

شیخ بهائی در کشکول این ابیات را که از امام فخر
رازی (فوت ۶۰۶ هـ ق) است چنین نقل نموده است:

"نہایۃ اقدام العقول عقال

و غایۃ سعی العالمین خلال

و لم نستفد من سعینا طول عمرنا

سوی ان جمعنا فیہ قیل و قال

و ارواحنا محبوسۃ فی جسمونا

و حاصل دنیاانا اذی و وبال"

(کشکول، ج ۱، ص ۶۶)

و نیز ن ک به تاریخ ابوالفداء (فوت ۷۲۲ هـ ق)
یعنی کتاب المختصر فی اخبار البشر، مجلد دوم، جزء ششم،
ص ۶ - ۷.

مضمون ابیات امام فخر رازی چنین است که آخرین

گامهای خرد انسانی به پایند میرسد و عالی ترین درجه کوشش مردم به گمراهی واصل میشود. ما از کوشش خود در تمام مدت عمر خویش بهره‌ای نبردیم جز آنکه پیوسته برای خود قیل و قال اندوختیم. ارواح ما در اجساممان زندانی است و حیاطمان در این عالم جز عذاب و اذیت حاصلی نداشته‌است.

- ۲۴ -

فَعَارَ يَحْمَدُنِي مَنْ كُنْتُ أَحْسَدُ
وَ صِرْتُ مَوْلَى الْوَرَى مَدَّ صِرْتَ مَوْلَانِي

ن ك به ذیل: "كانت لقلبي اهواء..."

- ۲۵ -

فَصِرْتُ إِذَا اتَّعْنِي مِنْ سِهَامٍ
تَكْسَرُتِ النَّعَالُ عَلَى النَّعَالِ

ن ك به ذیل: "رمانی الدهر بالارواء..."

فَطُوفَانُ نُوحٍ عِنْدَ نُوحَى كَادِمَى
وَ اِيْقَادُ نِهْرَانِ الْخَلِيْلِ كَلْوَعَتَى

حضرت بهاء الله در جواهر الاسرار میفرمایند: "... و هذا العهد اكون حاضراً بين يديهم و انتظر ما قضى الله علينا و حكم بنا و قدر لانفسنا و ما اخاف من احد و ما احذر من نفس مع ما احاطتنا من الپساء والضراء من اهل الهنى و الپغماء و اعشت الاحزان فى تلك الازمان. فطوفان نوح عند نوحى كادمى و ايقاد نهران الخليل كلوعتى و حزنى ما يعقوب بث الله و كل بلاء ايوب بعض بليتى...".

(آثار، ج ۲، ص ۷۷)

و نیز حضرت بهاء الله در لوح حضرت امین میفرمایند: "... در مدینه کبیره دو نفس موجود بامید آنکه باب امانت و دیانت و اخلاق مرضیه و اعمال طیبه گشوده شود و لکن باب اختلاف و خیانت و نفاق و ذلت گشوده شد بالآخره امر به مقامی رسید که امانت از آن محل هجرت اختیار کرد و معلوم نیست آن بهیچاره کجا رفته و بدست که گرفتار شده باری یکی از آن دو با دشمن ساخت و بر دوست تاخت و اسم ستار اظهار نداشت. این کلمه مکرر از قلم جاری اظهاراً لحظه و ابرازاً همه بالآخره حاصلش تصبیح مقامات انسان و مراتب امانت و دیانت نعم ما قیل فطوفان نوح عند نوحى كادمى و ايقاد نهران الخليل كلوعتى قلم در این مقام منمعق و مداد متحیر...".

(مجموعه آثار، شماره ۱۵، ص ۲۰۰ - ۲۰۱)

و نیز جمال قدم میفرمایند: "این عبد حزین که در
 ارض حزن چالس شده و از جوهر حزن مرزوق گشته... خدا
 میداند که در این وقت چنان قطرات عبرات از چشم نازل
 گشته و رشحات دمعات بمثل باران رحمت بر وجه جاری شده
 که زفرات عیون قلم را از سیر پاژ داشته و طفحات دموع
 صفحه را از مداد منع نموده نعم ما قال فطوفان نوح عند
 نوحی کادمی و ایقاد شیران الخلیل کلوعتی ولو لا زفیری
 اغرقتنی ادمی قلو لا دموعی احرقتنی زفرتی و حزنی ما
 یعقوب یثّ اقله و کلّ پلاء ایوب بعض پلیتی ولوحل ما پی
 بالجهال و کان طور سینا بها قبل التجلی تدکت، یا همه این
 پلایا و محن و رزایای سرّ و علن منتظر و مترصد عنایات
 متواترات و نعمات متظاهرات هستم...".

و نیز حضرت بهاء الله در لوح شیخ میفرمایند:
 "...اگر وقتی آنجناب در انهار حضرت سلطان وارد شوند از
 نائب و رئیس آن محلّ بطلبند که آن دو زنجیر را که یکی
 بقره کهر و یکی بسلامل معروف است بنمایند قسم به نهر
 عدل که چهار شهر این مظلوم در یکی از این دو معذب و
 مظلول و حزنی ما یعقوب یثّ اقله و کلّ پلاء ایوب بعض
 پلیتی...".

(لوح شیخ، ص ۵۷)

و نیز حضرت بهاء الله در لوح آقامیرزا آقا افنان
 میفرمایند: "یا افنانی علیک بهائی و عنایتی این مظلوم در
 بحیوحه احزان من فی الامکان را بحق دعوت نموده و میثماید
 و حزنی ما یعقوب یثّ اقله و کلّ پلاء ایوب بعض پلیتی مع

احزان و اراده محیطه از یمین ایوان بزم مزین و از یحمار
میدان رزم مشهود و مسموع...".

(مجموعه آثار، شماره ۶۰۱۶، ص ۲۶۱ - ۲۶۲)

حضرت ولی امرالله در لوح قرن احیاء شرق (شوروز ۱۰۱
بدیع) میفرمایند: "... و نیز در قصیده ورقاشیه که در ایام
مهاجرت از قلم محبوب ابی نازل این ابیات مسطور فطوفان
نوح عند نوحی کادمی و ایقاد شیران الخلیل کلوعتی و حزنی
ما یعقوب هت الله و کلّ پلاء ایوب بعض پلیتی...".

(لوح قرن، ص ۲۱)

و نیز حضرت ولی امرالله در توقیع مورخ دسامبر ۱۹۲۷
میفرمایند: "... و همچنین در قصیده مبارکه ورقاشیه این دو
بیت در وصف پلایا و مصائب وارده نازل: فطوفان نوح عند
نوحی کادمی و ایقاد شیران الخلیل کلوعتی و حزنی ما یعقوب
هت الله و کلّ پلاء ایوب بعض پلیتی...".

(توقیعات، ج ۲، ص ۲۸۷)

ابیاتی که در آثار مبارکه فوق نقل گشته مأخوذ از
تاشیه این فارس است.

نحوه ثبت و ترتیب توالی ابیات چنین است:

ولوأنّ ما بی بالجهال، و کان طو
رُسینا بها، قبل التجلی لدکت
هوئ عبیره نمت به، وجوی نمت
به حرّ، ادواوها پی اودت
فطوفان نوح، عند نوحی، کادمی

و ایتقاد شیران الخلیل کلوعتی
 و لولا زفیری، اعرقتنی ادمی
 و لولا دموعی، احرقتنی زفرتی
 و حزنی، ما یعقوبُ بثّ اقله
 و کسلُ بلی ایوبَ بعضُ بکیتتی"

(دیوان ابن قارض، ص ۴۷)

فرغانی در مشارق الدراری شرحی مهسوط در ذیل هر یک از این ابیات نگاشته و بدقائق و اشارات مندرجه در آنها توجهی دقیق مینول داشته است. ذیلاً آنچه را که در شرح ابیات منقول در آثار مهارکه مرقوم داشته درج مینماید:

"ولو انّ ما بی بالجبال، و کان طو

رُ سینا بها، قیل التجلی، لدکت

یقال: دککت الشیء، ادکه دکا، اذا کسرتہ حتی سویته بالارض و منه قوله تعالی: "فدکتا دکة واحدة" میگوید: که آن احتیاج من بافالت از آنست که بیلا و فنای صعق خود محس شده ام، و میبینم که اگر چنانکه آنچه از بلاها و عناهای عشق و غیر آن بمن نازل است بجمله کوههای عالم نازل شدی و کوه طور سینا که از اثر تجلی موسی پاره شده بود، پان کوههای کائن و در میان ایشان نازل بودی، البته آن جمله کوهها و طور سینا با ایشان پیش از آنکه تجلی شی که موجب دک است بر ایشان همه واقع شدی، از اثر آن بلاها و عناهای من، همه پاره پاره و ریزه ریزه و ذره ذره شدیدی، اکنون در این ابیات آینده، تفصیل اوصاف آن عشق و صیابت میکند که در ابیات متقدم ذکر ایشان مجملاً گفته بود...

فطوفان نوح، عند نوحی، کادمعی، و ایتقاد شیران الخلیل

کَلْوَعَتِي پس این آب دیده من که از اثر سوزش عشق من غمّازی میکند، چنان قوت و غلبه یافته است که اگر نظر به اصل و منشأش کنی چنان بسیار و بینهایت باشد که طوفان نوح که همه عالم را آب آن شامل شده بود، همچو نموداری باشد از این آب چشم من، و این شعله آتش شوق من چنان عظیم و سوزنده است که آتشی که مدتی مدید بجهت سوختن خلیل الله "علی نبینا و علیه الصلوة والسلام" بر میافروختند، نمایشی بوده باشد از این شعله و سوزش آتش شوق من. در این بیت صنعت اغراق، بکار برده است، چه قاعدتی است که مشبّهه، در آن صفت مشبّهه، (چه قاعده آتست که مشبّهه در ما به المشابهه - خ ل) کاملتر از مشبّهه باشد، و او مبالغه کرده است و طوفان نوح و نهران خلیل را "علیهما السلام" پدیده و نوع خود تشبیه کرده است تا در صفت اغراق و احراق، اینها کاملتر از آنها باشند.

و لو لاذقیری، اغرقتنی ادمی و لولادموعی، احرقتنی زفرتی الزفیر والزفرة: اعتراف النفس للشدة و الحزن و الحرقة. میگوید: که آب دیده و سوز سینه من مردو در غلبه بغایتی رسیده اند که مردو متکافی شده اند، چنانکه اغراق این مانع احراق آن میشود و احراق آن دافع اغراق این میگردد، تا اگر حرارت تنفس صعداء من از حرقت شوق نبود، آبهای دیده من مرا غرقه کرده بودی. لیکن شدت حرارت آن، رطوبت این را بکلی شف میکند، و اگر آبهای دیده من نبود، حرارت تنفس من از آتش اندوه مرا سوخته بودی. اما رطوبت این، مر حرارت آن را، تسکین میدهد. و حزنی، ما یعتوبُ بثّ اقله و کلّ بلاء ایوب بعض پلیتی اگر چنانکه من انده گساری کردم بآنچه گفتم: و ابشتها

ماهی و از عنا و بلاء حضرت او هم بحضرت او پناه بردم. عجب مدار و عیب مگیر، چه اندوهی که یعقوب "علیه السلام" از شدت و غلبه آن فریاد "انما اشکوبشی و حزنی الی الله" بر میآورد، اندکی بود از بسیار آنچه من میگویم از رنج و اندوه، و آنهمه بلا که ایوب "علیه السلام" از قوت و عظمت آن ناله "رب ائنی مسنی الضر" میکرد، بعضی بود از این بلاها که من در عشق تحمل میکنم، پس اگر بحضرت او عرض کردم عیبی نباشد". (مشارق، ص ۹۲ - ۹۶)

حضرت ولی امر الله در دو اثر منقول در فوق به احتوای قصیده عز و ورقائیه به ابیات "فطوفان دوح عند نوحی... و "و حزنی ما یعقوب...". اشاره فرموده اند در حالی که در ۱۲۷ بیت پالیمانده از این قصیده چنین ابیاتی وجود ندارد (ن ک به آثار، ج ۲، ص ۱۹۶-۲۱۵). چنانچه گذشت این دو بیت مسلماً از این قارض است اما بعید نیست که حضرت بهاء الله در قصیده مفصل عز و ورقائیه که در اصل متجاوز از دوهزار بیت بوده به این ابیات استشهاد فرموده باشند.

- ٢٧ -

ففى كلِّ شىءٍ له آيةٌ
تدلُّ على الله واحد

ن ك به ذيل: "و ما من شىءٍ الا فيه..."

- ٢٨ -

فهينى قلت هذا الصبح ليل
ايحى العالمون عن الضياء

ن ك به ذيل: "و هينى قلت..."



فی الذّاهبین الاولین من القرون لنا بماسر

حضرت عبدالبهاء در لوح حاجی میرزا حسن (در مصر) میفرمایند: "ای بنده صادق جمال مبارک تحاریر متعدده شما ملاحظه گشت الحمد لله دلیل پر روح و ریحان بود و ثبوت پر عهد و پیمان در خصوص میرزا مهدی خان مرقوم نموده بودید ان ربك لبالمرصاد آن شخص آنچه نمود بخود نمود عنقریب پوپال اعمال خود گرفتار گردد تا بحال نفسی تعرض بامرالله ننمود مگر آنکه به اشدّ بلا مبتلا گردید فی الذّاهبین الاولین من القرون لنا بماسر...".

و نیز در لوح دیگر حضرت عبدالبهاء میفرمایند: "...اگر پدیده حقیقت نظری نمائی بلا عطا بخشد و راحت و رخا مستی و عنا حاصل کند رحمت در این سهیل رحمت است و مشقت عین راحت هرچند جام جام بلاست ولی صهبا موهبت کبری ملاحظه فرما شاعر عرب گفته است فی العاقبین الاولین من القرون لنا بماسر یعنی پیشینیان ما را پهنش اند...".

(منتخباتی از مکاتیب، ج ۲، ص ۲۰۲)

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر میفرمایند: "...ان استطعت ان تحتلّ فی ظلّ الوجه امنة الفناء و حظیت بالبقاء و ثلاث فی الافق المبین بنور اضاء منه ملکوت السموات والارضین و سینطوی بحاط القبول و یمتد فراش الخمول و لا تدر السهول الا الطلّول و یهوی المترفون من القصور الی القبور

و تأخذهم السكرات و تشتد بهم الحشرات و لات حين مناص
 و لا تسمع لهم صوتا و لا ركزا فاما الزبد فيذهب جفاء و اما
 ما ينفع الناس فيمكث في الارض في الذاهبين الاولين من
 القرون لنا بمأسر. و ان كنت ايديك الله بالرأى الشديد و الحدق
 الشديد تفكر فيما تعود به هذه الملة البيضاء الى نشأتها الاولى
 و منزلتها السامية العليا...".

(من مكاتيب، ج ۱، ص ۹۲)

و نهيز در لوحی از حضرت بهاء الله چنین آمده است:
 "يا احبائى لا تحزنوا عما ترونه اليوم سوف تنقرض دولة
 الهفاة و المتكبرين و عز العصابة و المتجبرين للذاهبين
 الاولين لنا بمأسر ان الذى اعرض و اعترض انه كهرق حلب او
 كسحاب صلف او كسراب قارع ومن اعظم المصائب و اكبرها
 دعوة الظالم بالعدل و الكاذب بالصدق و الجاهل بالعلم بلى ان
 مع المليح قبيح و مع الفث شمين ومع الصالح طالح و مع
 العالم جاهل كذلك اقتضت الحكمة و ارادة الرحمانية و مشية
 الالهية".

بيت از قس بن ساعده (فوت ۶۰۰ م) است. او
 حكيم و شاعر و خطيب مشهور عرب در دوره جاهلی بود و
 روزی خطبه خود را در بازار عكاظ با اين ابیات به پايان
 رسانيد:

"في الذاهبين الاولين
 ن من القرون لنا بمأسر
 لما رأيت موارداً
 للموت ليس لها مصادر

و رأيتُ قومي نحوها
 يمضي الأصغرُ والأكبرُ
 لا يرجعُ العاصي إلى
 و لا من الهالكين غابر
 أيقنتُ أني لا محال
 ة حيثُ صار القومُ صائر

(تاریخ ادبیات عرب، ص ۲۲)

و نیز ن ک به عقدالفرید، ج ۴، ص ۱۲۸ و اغالی، ج ۱۵، ص ۱۹۲-۱۹۳.

مضامین ابیات بفارسی آن است که برای ما تأمل در احوال گذشتگان قرون پیش مایهٔ حصول عبرت و بصیرت است. وقتی دیدم که برای مرگ فقط راه ورود وجود دارد و از آن راه خروجی نیست، و وقتی دیدم افراد قوم من از کوچک و بزرگ بسوی آن روانند، و وقتی دیدم که آن که در گذشته باز نگشته است و از باقی ماندگان نیز کسی باقی نخواهد ماند، اطمینان یافتم که من نیز به همان چائی خواهم رفت که آن قوم رفته‌اند.

- ۴۰ -

فی السَّابِقِینِ الْاَوَّلِینِ
 من القرون لنا بـصائر

ن ک به ذیل: "فی الذَّاهِبِینِ الْاَوَّلِینِ..."

فِي فَتِيَةٍ مِنْ جُنُودِ الْقَهْرِ مَا تَرَكَتْ
لِلرَّعْدِ كِرَاتِهِمْ صَوْتًا وَ لَا صَيْتًا

جمال قدم در لوح استنطاق میفرمایند: "... بعد از ورود سرایه اهل حکومت مذکور نمودند که هفت نفر از اعجاز رفته‌اند آقاچان و سید محمد و رضاقلی را کشته‌اند لله در من قال فی فتیه من جنود القهر ما ترکت للرعد کراتهم صوتاً و لا صیتاً قوم اذا قوبلوا کادوا ملائکة حسنا و ان قوتلوا کادوا عفاریتا و جمیع ناس مضرب و خائب مشاهده شدند..."

(مائده آسمانی، ج ۴، ص ۲۲۷ - ۲۲۸)

ابهیات از ابراهیم ابن عثمان بن محمد الغزی (قوت ۵۲۴ هـ ق) است. ابوالفداء در تاریخ خود ابیات را اینطور ثبت نموده است:

"فِي فَتِيَةٍ مِنْ جِيُوشِ التَّرْكِ مَا تَرَكَتْ
لِلرَّعْدِ كِرَاتِهِمْ صَوْتًا وَ لَا صَيْتًا
قَوْمِ إِذَا قُوبِلُوا كَادُوا مَلَائِكَةَ
حَسَنًا وَ إِنْ قُوتِلُوا كَادُوا عَفَارِيَّتًا"

(کتاب المختصر، مجلد دوم، جزء ۵، ص ۱۰)

معنی ابیات فوق انطور که ابوالفداء نقل نموده این است که در لشکر جوانان ترک صدای غرش حملات آنان جایی برای صدای رعد باقی نمیگذارد. آنان قومی هستند که در منتهینی چون ملائکه چالند و در وقت جنگ و گریز وحشتناکتر از هر عفریت پرستیز.

قوم اذا قويلوا كانوا ملائكة
حسنا و ان قوتلوا كانوا عقاريتا

ن ك به ذيل: "في فتية من جنود..."



كَانَتْ لِقَلْبِي أَهْوَاءٌ مُشْتَتَةٌ
فَاسْتَجَمَعْتُ مَدْرَأَتَكَ الْعَيْنَ أَهْوَائِي

حضرت بهاء الله در لوح میفرمایند: "ای حبیب انشاء الله لازال در ظلّ ظلیل شجره مبارکه الهیه بکمال روح و ریحان و سرور و بهجت پی‌پایان مستظل بوده و بذکر دوست از حزن و سرور عالمیان و عیش و ماتم آدمیان پیخیر ترکت للناس دینهم و دنیاهم شغلاً بذکرک یا دینی و دنیاشی...".

و حضرت عبدالبهاء در لوح حاجی حسین باقر در یزد میفرمایند: "ای بنده جمال ایهی مکاتیب شما مضامینش شهرین و بسیار دلنشین چه که دلیل بر محبت نور مهین مادام چنین گنجی در آستین داری و چنین سلطنتی زیر نگین پرواز کن و به آواز شهنار بخوان:

كَانَتْ لِقَلْبِي أَهْوَاءٌ مُشْتَتَةٌ
فَاسْتَجَمَعْتُ مَدْرَأَتَكَ الْعَيْنَ أَهْوَائِي
فَمَارَ يَحْسَدُنِي مَنْ كُنْتُ أَحْسَدُهُ
وَصَرْتُ مَوْلَى مَوْلَى الْوَرَى مَذْصَرْتُ مَوْلَائِي
تَرْكْتُ لِلنَّاسِ دِينَهُمْ وَدُنْيَاهُمْ
شُغْلًا بِذِكْرِكَ يَا دِينِي وَدُنْيَائِي
وَالْبِهَاءِ عَلَى كُلِّ ثَابِتٍ مُسْتَقِيمٍ ع ع "

(مکاتیب، ج ۵، ص ۱)

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب نوآب آقا کوچک میفرمایند: "ای بنده درگاه احدیت نوآب اعلی بوآب عتبه"

کبریاست یعنی پاسبان آستان است فنعم ما قال و صرت مولی
الوری مذصرت مولائی سروری دو جهان در بندگی درگه یار
مهربان است...".

شیخ بهائی این ابیات را در کشکول خود ثبت نموده
و به حلاج نسبت داده است:

"کانت لنفسی اهواء مفرقة

فاستجمعت اذرائک العین اهوائی

فسار(کذا) یحمدنی من کنت احسده

و صرت مولی الوری مذصرت مولائی

ترکت للناس دنیاهم و دینهم

شغلا بذكرک یا دینی و دنیائی"

(کشکول، ج ۱، ص ۲۰۲)

مفهوم این ابیات چنین است که امیال مختلفه در چاتم
پراکنده بود اما وقتی چشم به جمال تو افتاد همه امیالم در
تو خلاصه گشت. آنکه به او حسادت میورزیدم حاسد من شد
و وقتی تو سرور من شدی من سرور عالمیان شدم. ای آن که
دین و دنیای منی، از زمانی که به ذکر جمیل تو مشغول
گشتم دین و دنیای مردم را به آنان وا گذاشتم.

كَأَنَّ لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الْحَجَّوْنَ إِلَى الصَّغَا
مَقِيمٌ و لَمْ يَسْمُرْ بِمَكَّةَ سَامِرٌ

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب سلطان میرزا میفرمایند:
"ای بنده درگاه بها جد نامدار نادر روزگار بود و نابغه آن
کشور و دیار... عاقبت آن پنهان بر افتاد و آن غالبیت عین
مقلوبیت شد تصور بقبور مهمل گشت و دیهیم بدخمه پرخوف و
بیم منتهی شد فنعم ما قال کان لم یکن بین الحجون الی الصفا
مقیم و لم یسمر بمكة سامر بلی کان فیہ القوم الحجون ایادهم
سروف اللیالی الجود العواثر پس از خدا بخواه مقامی عنایت
فرماید که مانند صبح هدایت بدرخشد و سروری بخشد که عزت
سرمدی گردد...".

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح "جناب حافظ عهد
الرحمن افندی هندی" میفرمایند: "فضائل مآبا دوست عزیزا
نامه نامی رسید و معانی مفهوم گردید... از سیاحت در صفحات
مغرب زمین کشور اسلامیان و بعضی مواقع اروپا الهتہ اطلاعی
تام بر احوال امت مرحومه یافته اید همان است که مرقوم
شودید ماء راكد است كه جاری و سعادت حال سراب است كه
آب. تا انسان شرود و شهید بر حقیقت حال مطلع نگردد
كان لم یکن بین الحجون و الی الصفا نزیل و لم یسمر بمكة
سامر. بلی کان الكرام نزیله فبادوا جمیعاً و الجود عواثر
لعلّ الله یؤید الدولة و الملة علی احياء ما ائدرس من معالم
الاسلام...".

ابیات از عمرو بن الحارث بن عمرو بن ماض است و در کتاب عقد الفرید چنین ثبت شده است:

"كَأَنَّ لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الْحَجَّونِ إِلَى الصَّفَا

انيسٌ و لم يَمُرُّ بِمَكَّةَ سَامِرٌ

بلى نَحْنُ كُنَّا أَهْلَهَا فَأَبَادَنَا

سروفُ اللَّيَالِي و الجُدودُ العَوَاشِرُ"

(عقد الفرید، ج ۵، ص ۵۹)

و نیز ن ک به کتاب المختصر، جزء اول، ص ۱۲۲ و جزء دوم، ص ۱۱ و کتاب اغانی، جلد ۱۵، ص ۱۶-۲۲.

مضامین ابیات آنکه گوئی میان حجون و صفا (نام دو موضع در نزدیکی مکه) یار و همدمی نیست و در مکه هیچ قعه گوئی دیگر قعه سرائی نمیکنند. بلی ما اهل مکه بودیم، اما گردش روزگار و بخت نافرجام، آن را از دست ما بیرون کشید.



كُلُّ الْاَلْوِهْ مِنْ رَشْحِ اَمْرِى تَأْتِهَتْ
وَ كُلُّ الرَّبُوبِ مِنْ طَفْحِ حَكْمِى تَرَبَّتْ

حضرت عبدالیهاء در لوحی میفرمایند: "...جناب
طاهره انى انا الله را در بدشت تا عنان آسمان باعلى النداء بلند
نمود و همچنین بعضی احياء در بدشت و جمال مبارك در
قصيده ورقائيه میفرماید:

كُلُّ الْاَلْوِهْ مِنْ رَشْحِ اَمْرِى تَأْتِهَتْ
وَ كُلُّ الرَّبُوبِ مِنْ طَفْحِ حَكْمِى تَرَبَّتْ
(مکاتیب، ج ۲، ص ۲۵۵)

در قصیده عز ورقائیه چنین آمده است:
"كُلُّ الْاَلْوِهْ مِنْ رَشْحِ اَمْرِى تَأْتِهَتْ
وَ كُلُّ الرَّبُوبِ عَنْ طَفْحِ حَكْمِى تَرَبَّتْ"
(آثار، ج ۲، ص ۲۱۱)

مفهوم بیت این است که همه آلهه عالم از تراوش امر
من الیه شدند و کل ربوب از فیض و کمال حکم من تربیت
یافتند.

كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الْمَلِيحِ مَلِيحٌ

جمال قدم در لوح جناب میرزا فضل الله میفرمایند:
"مکتوب آنجناب واصل و بر مضامین آن اطلاع حاصل مدتی
ارسال جواب بعثت عدم اسباب در عهده تعویق ماند... دنیا را
در نزد حق شأن و مقداری نه و شدت و رخای آن مردو فانی
امید چنان است که اسباب ظاهره نیز فراهم آید چه از هر
طرف الطاف الهیه شامل بوده و هست تکلیف این عباد استقامت
و سلوک در طریق رضای اوست دیگر هرچه پیش آید محبوب
بوده چنانچه گفته اند کُلُّ شَيْءٍ مِنَ الْمَلِيحِ مَلِيحٌ و تازی گوید
حرب الحبیب ذبیب...".

شعالی در کتاب التمثیل والمحاشره تمام بیت را چنین
ثبت نموده است:

"كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الْحَبِيبِ مَلِيحٌ

غیر أن الصلود منه قبیح "

(التمثیل، ص ۲۱۰)

و در کتاب امثال و حکم دهخدا نظائر این ضرب
المثل آمده است که: "كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الْجَمِيلِ جَمِيلٌ، نظیر: کُلُّ
شَيْءٍ مِنَ الطَّرِيفِ طَرِيفٌ. حیلهاشان جمله حال آمد لطیف کُلُّ
شَيْءٍ مِنَ طَرِيفٍ هُوَ طَرِيفٌ. مولوی".

(امثال و حکم، ج ۲، ص ۱۲۲۷)

ضرب المثل "ضرب الحبيب ذبيبا" که در لوح مبارک
به آن اشاره فرموده‌اند از امثال مشهوره عربی است. سعدی
در اشاره به این ضرب‌المثل در باب پنجم گلستان میگوید:
"... در بلاد عرب گویند ضرب الحبيب ذبيبا از دست تو
مشت پر دهان خوردن خوشتر که بدست خویش نان خوردن."

ذبيبا در لغت بمعنی انجیر و مویز خشک است.



لا كلَّ ما يَتَمَنَّى المرءُ يَدْرِكُهُ
تَجْرِي الرِّياحُ بما لا تَشْتَهِي السَّفنُ

حضرت عبدالبهاء در لوح آقا محمد حسن مدیر مسافرخانه حيفا میفرمایند: "یا سلیل الشہید الجلیل هر چند مدتی است که از ملاقات شما دور و مهجورم... ایکاش من بجای تو بودم تا به این فوز عظیم موفق میشدم که قاصدین کعبه مقصود را چاکری مینمودم و زائرین مقام اعلی را بندگی میکردم ولی افسوس چنانچه شاعر عرب گوید: لا کلَّ ما یتمنی المرء یدرکه تجری الریاح بما لا تشتہی السفن تو محرم این فیضی و من محروم و لکل نفس نصیب معلوم...".

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح عده‌ای از اماء عشق‌آباد میفرمایند: "ای اماء جمال قدم و ورقات سدره موهبت... ملاحظه نمائید که عبودیت درگاه چقدر صعب و سخت است حال این عبد ضعیف با جسمی نحیف و قوتی لطیف حمل این ثقل اعظم خواهد مہیات مہیات لا کلَّ ما یطلب الانمان یدرکه تجری الریاح بما لا تشتہی السفن پس باید پناه به حضرت احدیتش بریم و طلب عون و عنایت کنیم بلکه موفق به خدمت گردیم...".

بیت از متنہی است و در دیوانش چنین آمده است:

"ما كلَّ ما یتمنی المرء یدرکہ"

تجری الریاح بما لا تشتہی السفن"

(دیوان متنہی، ص ۴۷۲)

مفهوم این بیت را شاعری فارسی زبان چنین به نظم
کشیده است:

"روز نه چونان بود که خواهد مردم
پاد نه چونان ورد که خواهد کشتی"
(یعنما، سال ۲۶، شماره ۷ "مهر ۱۳۵۲ ش."
شماره مسلسل ۲۰۱، ص ۴۲۶)

- ۴۸ -

لا کلّ ما یطلب الانسان یدرکه
تجری الریاح بما لا تشتی السفن

ن ك به ذیل: "لاكلّ ما یتمنی المرء..."



- ٤٩ -

لقد لامنى فى حبّ ليلى اقاربى
أبى و ابن أُمى و عمى و خاليا

ن ك به ذيل: "و قد لامنى فى حبّ..."

- ٥٠ -

لله تحت حجابِ الفقيرِ عبادُ
أحفاصهم فى رداى الفقيرِ اجلا

ن ك به ذيل: "لله تحت قباب العز..."



لله تحت قباب العز طائفة
اخفاهم في رداء الفقر اجلالا

حضرت بهاء الله در چهاروادی میفرمایند: "...حیرت در این مقام بسیار محبوب است و فقر بخت بسیار مطلوب این است که میفرماید الفقر فخری و دیگر ذکر شده لله تحت قباب العز طائفة اخفاهم في رداء الفقر اجلالا. آنها هستند که از چشم او ملاحظه نمایند و از گوش او گوش دارند..."
(آثار، ج ۲، ص ۱۵۴)

و نیز حضرت عبدالیهاء در لوحی میفرمایند: "ای ثابت پرپیمان نامه شما رسید و مضمون مشحون به احساسات روحانیه بود... امیدوارم همان قسم که مرقوم نمودی از عین یشریب منها المقربون مردوق گردی اما اگر از سائر طوائف از نفوس آثار عجیبه ظاهر شود آن نفوس از مقوله اشخاصی هستند که میفرماید لله تحت قباب الفقر عباد اخفاهم اجلالا لامره و یا آنکه از حسن فطرت به امر نزدیکند و بدون نام و نشان از فیض امر بهره و نصیب دارند..."

عبارتی که نقل فرموده اند مضمون ابیاتی است که شیخ سید حیدر آملی (فوت حدود ۷۸۷ هـ ق) در کتاب نص النصوص آورده ولی بنام قائل اشاره ننموده است:

"لله تحت قباب العز طائفة
اخفاهم عن عیون الناس اجلالا

هم السلاطين في اطمار مسكنة
استعيدوا من ملوك الارض الايالا
غير ملايهم مر مطاعهم
جروا على فلك الخضراء اذبالا "
(نصّ النصوص، ص ٢٦٦)

مضمون بهت چنين است که خدا را تحت سراپرده عزت
مردمائی است که آنان را در لباس پرجلال فقر مخفی داشته
است.



لَيْسَ الْهَلِيَّةُ فِي أَيَّامِنَا عَجَبًا
بِكَ السَّلَامَةُ فِيهَا مِنْ أَعْجَبِ الْعَجَبِ

حضرت عبدالیهاء در لوح حضرت فروغی میفرمایند:
"نامه آنحضرت مورخ ۲۲ ربیع الاول سنه ۱۲۲۵ واصل
گردید... حضرت اعلی روحی له الفداء در یکی از توقیعات
مرقوم فرموده بودند: لیس الہلیۃ فی ایامنا عجباً بل السَّلَامَةُ
فیہا من اعجب العجب...".

و نیز حضرت عبدالیهاء در لوح میرزا حسین ابن
شہید میفرمایند: "یا ابن الشہید نامہ مفصل بنہایت روح و
ریحان و دقت ملاحظہ گردید... سلیل آن شہیدی لهذا باید
متحمل بلائی شدید گردی لیس الہلیۃ فی ایامنا عجباً بل
السَّلَامَةُ فیہا من اعجب العجب این دلیل بر تقرب درگاہ
کبریاست و توقد بنار موقدہ در سدرہ سینا...".

بیت از امیرالمؤمنین علی علیہ السلام است و در دیوان
حضرتش چنین ثبت گشته است:

"لَيْسَ الْهَلِيَّةُ فِي أَيَّامِنَا عَجَبًا
بِكَ السَّلَامَةُ فِيهَا مِنْ أَعْجَبِ الْعَجَبِ
لَيْسَ الْجَمَالُ بِأَثْوَابِ تَزِينِنَا
أَنَّ الْجَمَالَ جَمَالُ الْعَقْلِ وَالْأَدَبِ
لَيْسَ الْيَتِيمُ الَّذِي قَد مَاتَ وَالِدَهُ
أَنَّ الْيَتِيمَ يَتِيمُ الْعِلْمِ وَالْأَدَبِ"

(دیوان الامام علی، ص ۱۹)

مضامین اہیات آن است کہ در روزگار ما پلیات سہب
تعجب نیست. آنچه از ہر چیزی عجیب تر است عافیت و
سلامتی است. زیبائی بہ لباسی کہ ما را دینت میدہد نیست
بلکہ جمال در عقل و ادب است. یتیم آن نیست کہ پدرش
درگذشتہ است. یتیم کسی است کہ از علم و ادب محروم
ماندہ است.



ما آن للسرّاب ان یلدا الذی
سمیتموه بزعمکم انما

حضرت عبدالیهاء در لوح جناب فاضل شیرازی میفرمایند: "... حضرت امام ثانی عشر در حیّز غیب بود اما در عالم جسد تحقیقی نداشت بلکه بعضی از اکابر شیعیان در آنزمان محض محافظه شعاعی نام چنین مصلحت داشتند که آن شخص موجود در حیّز غیب را چنین ذکر نمایند که تصور شود که در حیّز جسم است لآن عالم الوجود عالم واحد ما کان غیباً الاّ بکم و ماکان شهوداً الاّ بکم چنین تفکری و تصویری و تدبیری نمودند این حجر در صواعق یک بهیستی میگوید: ما آن للسرّاب ان یلدا الذی سمیتموه بزعمکم انما فعلی عقولکم العفاء لانکم ثلاثم العنقاء و الغیلا...".

(ظهورالحق، ج ۸، قسمت اول، ص ۵۷۱ - ۵۷۲)

چنانکه تصریح فرموده اند ابیات از این حجر عقلاسی (فوت ۸۵۲ هـ ق) است و بصورت زیر در کتاب صواعق محرّقه، ص ۱۶۸، بطبع رسیده است:

"ما آن للسرّاب ان یلدا الذی
کلتموه بجهلکم ما آنا (کذا)
فعلی عقولکم العفاء فانکم
ثلاثم العنقاء و الغیلا"

حاجی میرزا محمد افشار در کتاب بحرالعرفان خود مینویسد: "... قدری در صواعق این حجر ملاحظه فرمائید با

آنکه نسبت به اهل بیت رسالت پیمنتها درجهٔ اخلاص و اراده بود و در مدح آن بزرگواران اشعار نیکو بنظم آورده معذک در طعن کسانی که معتقد و متیقنند که حضرت مهدی ولد صلیبی امام حسن عسکری در سرداب غائب گردیده این دو شعر را به رشتهٔ نظم در آورده است: ما آن للسرداب ان یلد الذی سمیتموه بزعمکم انسانا فعلى عقولکم العناء فانکم ثلثتم العنقاء والقیلانا...".

(بحر العرفان، ص ۴۶ - ۴۷)

مضامین ابیات این است که زمان آن هنوز نیامده است که سرداب کسی را بزاید که به گمان باطل خود او را انسان نامیده‌اید. خدا عقول شما را پهنشاید که بر دو اسم بی‌سمای "عنقاء" و "غول" اسم سومی (امام غائب) افزوده‌اید.



فَادِيهِمْ صَارِحٌ مِّنْ بَعْدِ مَا قَبِرُوا
أَيْنَ الْأَسْرَةِ وَالتَّيْجَانِ وَالْحِلَلِ

حضرت بهاء الله در لوحی میفرمایند: "یا علی علیه
سلامی عبد حاضر مکتوب جناب حاجی علیه سلامی را تلقاء وجه
مظلوم ذکر نمود... چه مقدار از ملوک و اهل قصور که در آنی
بقبور راجع شدند نعم ما قال فادیهم صارح من بعد ما قبروا
این الاسرة و التیجان والحلل..."

بیت از امام ابی الحسن علی بن محمد الهادی ع (فوت
۲۵۴ هـ ق) است و در تاریخ ابوالفداء چنین نقل گردیده است:

"بَاتُوا عَلَى قَلْبِ الْأَجْبَالِ تَحْرُسُهُمْ
عَلِبُ الرِّجَالِ فَمَا أَعْنَتَهُمُ الْقَلْبُ
وَاسْتَنْزَلُوا بَعْدَ عِزِّهِ عَنِ مَعَالِمِهِمْ
فَأَوْدَعُوا حَمْرًا يَا بَيْتُسَ مَا نَزَلُوا
فَادَاهُمْ صَارِحٌ مِّنْ بَعْدِ مَا قَبِرُوا
أَيْنَ الْأَسْرَةِ وَالتَّيْجَانِ وَالْحِلَلِ
أَيْنَ الْوُجُوهِ الَّتِي كَانَتْ مُنْعَمَةً
مِنْ دُونِهَا تَصْرَبُ الْأَسْتَارُ وَالْكَكَلُ
فَأَفْصَحَ الْقَبْرِ عَنْهُمْ حِينَ مَاءَ لَهُمْ
تِلْكَ الْوُجُوهِ عَلَيْهَا الدُّودُ يَقْتَتِلُ
قَدْ طَالَمَا أَكَلُوا دَهْرًا وَ مَا شَرَبُوا
فَأَصْبَحُوا بَعْدَ طَوْلِ الْأَكْلِ قَدْ أَكَلُوا"

(کتاب المختصر، ج اول، جزء ۲، ص ۵۷)

فرست النوله شیرازی (فوت ۱۲۲۹ هـ ق) در آثار العجم

خود ابیات را به حضرت علی علیه السلام نسبت داده و چنین
ثبت نموده است:

"باتوا علی قتل الجبال تحرمهم
غلب الرجال فلم یمنعهم القتل
واستنزلوا بعد عز عن معالهم
الی مقابرهم ما یئس ما نزلوا
ناداهم صارخ من بعد ما دفنوا
این الاسرة و التیجان والحلل
این الوجوه الّتی کانت محجبة
من دونها تضرب الامتار والکلل"

(آثار العجم، ص ۱۸۶)

مضمون ابیات چنین است که مردمانی بر قلّه بلند کوهها
زندگی میکردند و مردان نیرومندی از آنان مواظبت
مینمودند. اما جایگاه بلند آنان سودی نبخشید زیرا از
رفرف اعلی به حسیض ادنی در افتادند و در قعر قهپور جای
گرفتند. در این وقت کسی ندا درداد که تاج و تخت ما کجا
رفت، زر و زیورها چه شد و بر گونه‌هایی که به ناز و نعمت
خو کرده بودند و پرده‌ها در مقابل آنها آویخته میشد چه
وارد آمد؟ قهر به سخن در آمد و گفت با این گونه‌ها
امروز کرمها در کشاکشند. آری روزگاری دراز خوش خوردند
و خوش نوشیدند ولی عاقبت خود طعمه حشرات ارض شدند.

این ابیات و روایت مربوط به آنرا حضرت عبدالیهاء
در بیانات شفاهی خود نیز بیان فرموده اند.
برای مطالعه بیانات حضرت عبدالیهاء ن ک به کتاب
مقام شعر در ادیان، ص ۲۷ - ۲۰.

وَإِذَا أُنْتَكَّ نَقِيصَتِي مِنْ نَاقِصٍ
فَهِيَ الشَّهَادَةُ لِي بِأَنِّي كَامِلٌ

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب حاجی نیاز میفرمایند:
"ای یار روحانی از وقوعات مولیه میدانم که بهینهایت متالم و
متأثر هستی... اعتناء به جراید ننمائید مسکوت عنها
گذاشتن بهتر و خوشتر شاعر گوید وَاِذَا اُنْتَكَّ نَقِيصَتِي مِنْ
نَاقِصٍ فَهِيَ الشَّهَادَةُ لِي بِأَنِّي كَامِلٌ..."

و حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر میفرمایند:
"هوالمؤيد ايها الافنون المنشعب من الشجرة المباركة اثر كلك
آن روح مجرد حکایت از کل شیئی احصیناه کتاباً مینمود مشام
را معطر نمود و پسر را منور چه که آیت محبت الله بود و
نفعه خوشی از ریاض انقطاع اگر چه مفتریات غافلین و
اعتراضات و روایات مفترین بی حد و شمار ولكن لا تخف ان
الله معنا ان الله لا يملح عمل المفسدين لله الحمد روش و
اطوار و اخلاق احمای الهی چون آفتاب روشن اگر خفاشان لسان
به منمت گشایند همان منمت عین ستایش است شاعر عرب
گوید و اذا انتك نقيصتي من ناقصٍ فهي الشهادة لي بانني كامل
ذرم في خوضهم يلمهون..."

بیت از متنهی است و در دیوانش چنین ثبت
گشته است:

"و اذا اُتتكَ مَمَّتِي من نالِمِ
فهي الشَّهادة لي بانِّي كاملٌ"

(ديوان متنبي، ص ۱۸۰)

معنی بیت متنبي را شاعری به زبان فارسی چنین
آورده است که:

"ار شنیدی دشتیم از نالِمی

بود او خود پر کمال من گواه"

(ترجمه کشکول، ج ۱، ص ۲۹۱)



وَالْبَحْرُ بِحَرِّ عَلِيٍّ مَا كَانَ فِي قَدَمِ
إِنَّ الْحَوَادِثَ أَمْوَاجٌ وَاشْيَاحٌ

حضرت بهاء الله در لوح شیخ سلمان میفرمایند: "... و در مقامی دیگر گفته‌اند وَالْبَحْرُ بِحَرِّ عَلِيٍّ مَا كَانَ فِي قَدَمِ إِنَّ الْحَوَادِثَ أَمْوَاجٌ وَ اشْيَاحٌ باری جمیع اشیاء را مظاهر تجلی ذاتی حق میدانند.. "

(مجموعه الواح، ص ۱۴۰)

حضرت عبدالبهاء در لوحی میفرمایند: "... عوام متصوفه را گمان چنان که آن حقیقت غیر منعوته حلول در این صور نامتناهی نموده چنانچه گفته‌اند البحر بحر علی ما کان فی القدم ان الحوادث امواج و اشباح... حضرت اعلی روحی له القداء میفرماید که مصداق این بیت البحر بحر علی ما کان فی القدم و ان الحوادث امواج و اشباح در مشیت اولیه تمام است و در ذات حق... "

(مکاتیب، ج ۲، ص ۲۵۵ - ۲۵۶)

شعر از مؤیدالدین الجندی (فوت حدود ۷۰۰ هـ ق) است. جامی در نقدالنصوص فی شرح نقش النصوص مینویسد: "...ولله درالشیخ مؤیدالدین الجندی حیث قال :

البحر بحر علی ما کان فی قدم
ان الحوادث امواج و انهار

لايحجبَنَّكَ اشكالٌ تُشاكلها
عَمَّنْ تشكَّلَ فيها فهي استارٌ"
(نقدالنموس، ص ٦٧)

ابیات رایه این عربی (قوت ٦٢٨ هـ ق) نیز منحوب
دائمه اند. ن ک به کتاب جامع الاسرار و منبع الانوار، ص
٨٠٦. در لمعات فخرالدین عراقی هم این ابیات مذکور شده
و ترجمه آنها چنین آمده است: "دریا دریاست بر آن گوه
که در پیش از ظهور در مظاهر بود، بدرستی که پدیده های
نو پیدا شده موجها و جویهاست، در پرده و پوشش ندارد ترا
شکلهاى که مانند امواج و انهار است از آن کس که متشکل
شده در آن شکلها، و حال آنکه این شکلها پرده اند."
(لمعات، ص ٥٧)

- ٥٧ -

والفعلُ ما شهدتُ به الاعداء

ن ک به ذیل: "الفعل ما شهدت..."

و انتَ الكتابُ المبینُ الذی
بأحرفه یظهر المضمراً

حضرت عبدالیهاء در لوحی میفرمایند: "...توکه در
ظُلّ کتابِ مبین و قرآنِ عظیم و لوحِ مسطور و رقّ منشور
واقع شدی چندی نما و سعی بلیغ فرما که کلمه جامعۀ تامه
گردی و در لوح محفوظ مشبوت شوی و در معنای حقیقت استعمال
گردی تا بحر معانی موج زند و موج مفاهیم کلیه اوج گیرد و
مضمون و انتَ الكتابُ المبین الذی بأحرفه یظهر المضمراً تحقق
یابد".

(مکاتیب، ج ۵، ص ۲۵ - ۲۶)

بیت به حضرت علی علیه السلام نسبت داده شده است و
در دیوانی از اشعار حضرتش چنین ثبت گشته:
"داوأك فیک و ما تشعر
و داوأك منک و ما تبصر
وانتَ الكتابُ المبین الذی
بأحرفه یظهر المضمراً"

(دیوان امیرالمؤمنین، ص ۲۸)

و نیز ن ک به ذیل: "اتحسب انک جرم صغیر..."

وَجُودِكَ ذَنْبٌ لَا يُقَاسُ بِهِ ذَنْبٌ

حضرت عبدالیهاء در لوح آقا میرزا احمد (در واشنگتن) میفرمایند: "ای یار عزیز نامهای تو جمیعاً رسید و انشاء الله جواب مرقوم میشود... انسان هر چند بدرجه ابرار رسد و نیکو کردار گردد صورت رحمانی یابد و بصفات نورانیه متمف گردد باز آثار گناه که از خصائص حقیقت امکان است از انسان انفکاک نیابد و جودک ذنب لا یقاس به ذنب...".

و نیز حضرت عبدالیهاء در لوحی میفرمایند: "... اما قضیه و عصى آدم و آیه ما تقدم من ذنبك و ما تأخر این مقام حسنات الابرار سیئات المقربین است و جودک ذنب لا یقاس به ذنب...".

(مائده آسمانی، ج ۰۹، ص ۵)

این خلکان در وقیات الاعیان در ذیل شرح احوال ابوالقاسم الجنید بن محمد بن الجنید الخزازی القواریری مینویسد:

"إذا قلت: اهدى الهجر لى حلل الہلی
تقولین: لولا الهجر لم یطب الحب
وان قلت: هذا القلب احرقه الهوی
تقولی: بنيران الهوی شرف القلب

و ان قلت: ما اذنبت، قلت مجيبة

حياتك ذنب لا يقاس به ذنب"

(وقیات الاعیان ، ج ۲ ، ص ۲۹۹)

و در ذیل همین صفحه از کتاب وقیات الاعیان چنین آمده است:

"و بیروی و ان قلت ما ذنبی الیه؟ اجبتنی

وجودك ذنب لا یقاس به ذنب"

مقصود از مصرع منقول در لوح مبارک آن است که وجود انسانی خود عبارت از گناهی است که هیچ گناه دیگری با آن قیاس نمیگردد.

- ۶۰ -

و حزنی ما یعقوب بث اقله

و کلّ بلاء ایوب بعض پلیتی

ن ک به ذیل: "فطوفان نوح... "

وَ حَسْبُ الْمَنِيَا أَنْ تَكُونَ أَمَانِيَا

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب حاجی آقا محمد علاقه
پند میفرمایند: "ای ثابت بر پیمان نامه ۲۴ شعبان این سنه
که به آقا سید اسدالله مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید...
عدم امانت و دیانت تیر پرده‌ری است که به چگرگاه دل و
جان عبدالبهاء میخورد الهته استماع چنین اخبار اخبار بی
امانتی و بی دیانتی بعضی از افراد اعظم از موت است زیرا
حین استماع انجان تمنی موت مینماید بقول شاعر عرب و
حسب المنیا ان تكون امانیا...".

مصرع از متنهی است و تمام بیت چنین است: "کنی
بك داءً ان ترى الموت شافيا وَ حَسْبُ الْمَنِيَا أَنْ يَكُنَّ أَمَانِيَا"
(دیوان متنهی، ص ۴۴۱)

مضمون بیت متنهی آن است که ترا همین بیماری
کفایت است که مرگ را برای خود درمان ببینی و همین ترا
پس که برای تو مرگ آرزو باشد.

وَ صِرْتُ مَوْلَى الْوَرَى مَدَّ صِرْتَ مَوْلَانِي

ن ک به ذیل: "کانت لقلبی اهواء...".

وَ ظَلَمُ ذَوِي الْقُرْبَىٰ اَشَدَّ مَضَافَةً
عَلَى الْمَرْءِ مِنْ وَقَعِ الْحَمَامِ الْمَهْنَدِ

حضرت بهاء الله در لوح جناب سمندر میفرمایند:
"...يك طرف ظلم مشركين و معاندين و يك طرف ظلم
مناققين داخلين ظلم ثانی اعظم و اكبر چنانچه بعد از عرض
این فقره در ساحت امنع اقدس لسان عظمت پایین فرد شاطق
نعم ما قیل من قیل:

و ظلم ذوی القربی اشدّ مضافه
على المرء من وقع الحمام المهند...".
(الواح خط عندلیب، ص ۱۹۹)

بیت از طرّفه بن العید (فوت ۵۵۰ م) است و در
کتاب تاریخ الادب العربی چنین ثبت شده است:
"و ظلم ذوی القربی اشدّ مضافه
على المرء من وقع الحمام المهند"
(تاریخ الادب العربی، ص ۱۰۴)

مقصود از بهتی که در لوح مبارک نقل شده آن است که
ظلمی که از خویشان بر انسان وارد میشود از دخم شمشیر
بر آن مندی جانسوز تر است.

وَ عَشْ خَالِيَا فَالْحَبَّ رَاحَتَهُ عَنَا
فَاوَلَهُ سَقْمٌ وَ آخِرَهُ قَتْلٌ

حضرت بهاء الله در هفت وادی میفرمایند: "...گردنی که به عشق الهی بلند شد البته به شمشیر افتد و سری که به حبّ پرافراخت البته به یاد رود و قلبی که به ذکر محبوب پیوست البته پر خون گردد فنعم ما قال و عش خالیا فالحبّ راحته عنا فاوله سقم و آخره قتل...".

(آثار، ج ۲، ص ۱۲۵ - ۱۲۶)

و حضرت عبدالبهاء در لوح جناب حافظ الصّحّه میفرمایند: "ای دردمند بی مانند هر چند در بستر بیماری گرفتاری... هزاران سلامت و عاقبت محتاج و قربان این رنجوری و کسالت، چه خوش گفته عش خالیا فالحبّ راحته عنا و اوله سقم و آخره قتل...".

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح آقا سید مصطفی رنگونی میفرمایند: "ای متمسک بعروه و ثقی قد تلوت بیان شکرک و بیانات شوقک... اگر طعن و لعن و سبّ و بغض اهل نفاق در سبیل الهی بر ما نبود نقل و حلاوتی و لذّت و مزه ای این کشمکش محبت الله نداشت عش خالیا فالحبّ راحته عنا فاوله سقم و آخره قتل ای کاش صد هزار جان داشتیم و در هر آنی در سبیل جمال مہارک فدا مینمودیم...".

و حضرت عبدالبهاء در لوح حضرت فروغی میفرمایند:

"نامه آنحضرت مورخ ۲۲ ربیع الاول سنه ۱۲۲۵ واصل گردید... عشق از اول سرکش و خونی بود تا گریزد آنکه بیرونی بود بقول ابن فارض عش خالیا فالحب راحتہ عنا فاولہ سقم و آخرہ قتل...".

بیت چنانچه تصریح فرموده‌اند از ابن فارض است و در دیوانش چنین ثبت گشته:

"وَعَشْ خَالِيَا، فَالْحَبُّ رَاحَتُهُ عَنَا
وَ اَوَّلُهُ سَقَمٌ، وَ اٰخِرُهُ قَتْلٌ"

(دیوان ابن فارض، ص ۱۲۴)

مضمون بیت این است که بی عشق زندگی کن چه در عاشقی راحت عین زحمت است، عشق با درد آغاز میشود و با قتل پایان میپذیرد.



وَ عِنْدِي جَوْهَرٌ عِلْمٌ لَوْ اَبُوحُ بِه
لَقِيلَ لِي هَذَا يَعْيدُ الْوَثْنَا

حضرت عبدالبهاء در تفسیر حدیث کنت و کنتز میفرمایند: "... حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام لمعان و یوارق تجلیات غیب احدیت را در شجره لاشرقیه و لاغربیه مشاهده نمود و ندای روح بخش ذات هویه را از آن نار موقده ربانیه استماع فرمود و از این ندای جانفزای الهی و تجلیات انوار فجر ربانی در قلب مبارکش سراج محبت و مصباح خلت و مودت پرافروخت و حجابات غیریت و کثرت را بین المظهر و المظهر بسوخت چنانچه سلطان سریر عزت و ملهک عرصه ولایت حضرت امام حسن علیه التَّحیة و الثَّناء در این مقام میفرماید: و عندی جوهر علم لو ابوح به لقیل لی هذا یعیدالوثننا..."

(مکاتیب، ج ۲، ص ۱۷)

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح آقا شیخ حسن در نهاوند میفرمایند: "ای حسن احسن حضرت امام حسن علیه السلام میفرماید و عندی جوهر علم لو ابوح به لقیل لی هذا من یعید الوثننا، هرچند این بیت را نسبت به ائمه دیگر علیهم السلام نیز میدهند و لکن فی الحقیقه از امام حسن علیه التَّحیة و الثَّناءست میفرماید: یک جوهر علمی در نزد من هست که اگر آن را بیان کنم قوم پر من قیام نمایند و گویند این شخص بتپرست است، آن جوهر علم امروز واضح و آشکار گشت این است که جمیع ملل پر اعتراض قیام

حضرت عبدالیهاء بیت را به امام حسن منسوب داشته‌اند اما چنانچه فرموده‌اند این بیت را به سائر ائمه هم نسبت داده‌اند از جمله شیخ‌یهائی آن را در کشکول بنحو ذیل نقل نموده و قائل را حضرت علی بن حسین ملقب به امام زین‌العابدین (فوت ۹۵ هـ ق) علیه السلام دانسته‌است:

"یا ربّ جوهر علم لو ابوح به
لقیل لی انت ممن تعید الوثنا
و لاستحل رجال مسلمون دمی
بیرون القبح ما یأتونه حمناً"

(کشکول، ج ۲، ص ۱۴۹)

حضرت ربّ اعلی در تفسیر سوره‌ والعصر بیت مزبور را به صورت "و ربّ جوهر علم لو ابوح به لقیل لی انت ممن تعید الوثنا" نقل فرموده و آنرا به حضرت علی بن حسین (امام زین‌العابدین) نسبت داده‌اند.

(مجموعه آثار حضرت اعلی، شماره ۱۴، ص ۱۸۰)

و غایتی القسوی مَوَاقِعُ رِجْلِهَا
وَ عَرَشُ الْبِهَاءِ اَرْضُ عَلَيْهَا تَمَشَّتْ

حضرت بهاء الله در لوحی میفرمایند: "...قسم بخدا که این عید افتخار مینماید بترابِ قدومِ مبارک آن نهر اعظم و کلّ ارض محبوب است نزد این عید زیرا که محلّ مشی آن رَجُلِ مِبَارَكِ واقع میشود و هوا مقصود این عید واقع شده لاجل آنکه از او استنشاق میفرماید و كذلك جمیع میاه ارض لاجل آنکه از او میآشامد و تمام وجود را طالب و آملم که محلّ نظر و بصر آن سلطان غیب و شهود خواهد شد فنعم ما قلیل:

و غایتی القسوی مَوَاقِعُ رِجْلِهَا
وَ عَرَشُ الْبِهَاءِ اَرْضُ عَلَيْهَا تَمَشَّتْ

(اسرار، ج ۵، ص ۲۴۴)

بیت نقل شده از حضرت بهاء الله است و در تصدیه عزّ و رقائیه پایین نحو شیت است:

"و غایتی القسوی مَوَاقِعُ رِجْلِهَا
وَ عَرَشُ الْعَمَاءِ اَرْضُ عَلَيْهَا تَمَشَّتْ"

(آثار، ج ۲، ص ۱۹۹)

مفهوم بیت آنکه غایت قسوی من قدمگاه اوست و عرش عماء است زمینی که او بر آن راه میبرد.

و في كلِّ شيءٍ له آيةٌ
تدلُّ علىٰ إلهٍ واحدٍ

ن ك په ذيل: "و ما من شيءٍ الا فيه..."

و فيهنّ نفسٌ لو يقاس بها
نفوس الوري كانت اجلّ و اكهرا

ن ك په ذيل: "علىٰ شباب لو يباع..."



و قد لامنی فی حبّ لیلی اَقاریبی
ابی و ابن اُمّی و خالی و خالیا

حضرت عبدالیهاء در لوح "امّاللّه همشیره جناب آقا میرزا حسین" (بیزد) میفرمایند: "ای ورقه مؤمنه مطمئنه از این مصیبت عظمی و پلّیه کبری که در سپیل حضرت کبریا پر بندگان جمال ابی و اماء رحمن وارد گشت تو نیز نصیب موفوری داشتی و اذیت شدید از قوم و قبیله کشیدی هرچند خویشان از دیگران صیانت نمودند ولی خود در اذیت بحد کفایت بودند ضرری ندارد مچنون لیلی میگوید و قد لامنی فی حبّ لیلی اَقاریبی ابی و ابن اُمّی و خالی و خالیا یعنی در محبت معشوقه من لیلی جمیع خویش و پیوند ملامت نمودند پدر و برادر و خاله و خالو کلّ شماتت کردند...".

و نیز حضرت عبدالیهاء در لوحی دیگر میفرمایند: "ای ثابت بر پیمان از الطاف خفیه جمال قدم روحی لاحیاءه الفدا تو را تأییدی جدید و توفیقی شدید خواهم... حضرت منیر در شیراز پر نعمه و آواز است و جناب مستر وکیل پنهایت ثبوت و رسوخ قیام دارند و مصداق این بیت مچنون عامری هستند لقد لامنی فی حبّ لیلی اَقاریبی ابی و ابن اُمّی و عمی و خالیا استقامت باید چنین باشد...".

(نجم باختر، سال ۱۴، شماره ۴ "جولای ۱۹۲۲"، ص ۱۲۸)

و نیز حضرت عبدالیهاء در لوحی دیگر میفرمایند: "ای سرمست پاده عشق ذی الجلال مچنون لیلی میگوید لقد لامنی

فی حبیبها کلّ اقاربی ابی و ابن امی و عمی و خالیها از نوادم
عشق و محبت محنت و ملامت و شماتت است..."

ابوالفرج اصفهانی در کتاب اغانی بیتی را که در الواح
فوق ثقل شده چنین آورده است: "اخبرنی ابن المرزبان قال
قال العتبی: انما سمی المجنون بقوله:

يقول أناسٌ عكَّ مجنونٌ عامرٍ
يروم سلوا قلتُ انی لیا بیها
و قد لامنی فی حبّ لیلی اقاربی
احی و ابن عمی و ابن خالی و خالیها
يقولان لیلی اهل بیت عداوةٍ
بنفسی لیلی من عدوٍّ و مالیا
و لو كان فی لیلی شداً من خصومةٍ
لكویتُ اعناقَ المطی الملاویا"

(اغانی، ج ۲، ص ۲۲)

- ۷۰ -

وكانما خمر و لا قدح
و كأنما قدح و لا خمر

ن ک به ذیل: "رقّ الزجاج ورقّت..."

و کَلِّ مَلِيحٍ حَسَنُهُ مِنْ جَمَالِهَا
مَعَارُ لَهْ بِلِ حَسَنُ كَلِّ مَلِيحَةٍ

حضرت عبدالبهاء در تفسیر حدیث کنت و کنز میفرمایند: "... غمام قاضی این قارض گفته و کَلِّ مَلِيحٍ حَسَنُهُ مِنْ جَمَالِهَا معارله بِلِ حَسَنُ كَلِّ مَلِيحَةٍ...".

(مکاتیب، ج ۲، ص ۱۸)

چنانچه فرموده‌اند بیت از این قارض است. ن ک به دیوان این قارض، ص ۷۰ که در آن بیت چنین ثبت شده است: "فکَلِّ مَلِيحٍ حَسَنُهُ مِنْ جَمَالِهَا معار له بِلِ حَسَنُ كَلِّ مَلِيحَةٍ". فرغانی در ذیل این بیت مینویسد: "چه هر مردی صاحب ملاحه و زیبایی که در عالمست، خوبی و زیبایی او عاریت داده شده است، آن مرد خوب را از حضرت معشوق من، و حسن هر زنی خوب و زیبا نیز عاریتست از حسن حضرت معشوق من، چه همچنانکه در اصل وجود که حسن و ملاحه صفت و اثر او است، حضرت معشوق اصل است، و وجود مضاف بهر خوبی فرع و عاریت از او، همچنین در این صفت و اثر اعنی، خوبی اصل هم حضرت معشوق است، و خوبی همه خوبان فرع خوبی او و عاریت از او پایشان رسیده، و کَلِّ عَارِيَةٍ لَابِدٌ مَرْدُودَةٌ".

(مشارق، ص ۲۶۲ - ۲۶۲)

و کلّ یدعی و صلا پللی
و لیلی لا تقرّ لهم بذاکا

حضرت ربّ اعلیٰ در صحیفه عدلیّه میفرمایند:
"... بدانکه امروز در طایفه اثنی عشریه اختلاف به نهایت
رسیده. بعضی باسم اصولی مشهور، و حقّ را بعد از عمل
بغضن، که مجمع علیه ایشان است، با خود میدانند. و بعضی
باسم اخباری مشهور، و حقّ را بعد از حجیت غیر عقل لامع
با خود میدانند و بعضی باسم مرحوم شیخ احمد بن زین
الدین قدس الله تربته مشهور و حقّ محض خالص را با خود
میدانند، و حال آنکه قشری از کلمات آن موحد بزرگوار را
درک نکرده‌اند. و بعضی باسم صوفیه مشهور و باطن شریف
را برید خود میدانند، و حال آنکه از باطن و ظاهر هر دو
محبوب و دور افتاده‌اند، بلکه محض طریق ظلمت و شرک را
اختیار نموده‌اند، من حیث لایعقلون. و شکی در هر یک از
این مذاهب اربعه نیست، که اختلاف ما لانهایه در میان ایشان
هست، بحدی که بعضی بعضی را تکفیر مینمایند. اگر چه
غیر این چهار فرقه مشهور هم بعضی خود را رئیس و اصل
فرقه گرفته‌اند. مثل صدراشیون و اشیاء ایشان. و هر یک
خود را حقّ محض و ماسوای خود را باطل محض میدانند. چه
محبوب تکلم نموده شاعر عرب: و کلّ یدعی و صلا پللی و
لیلی لا تقرّ لهم بذاکا اذا انبجست دموع من خلود تبیین من بکی
من تباکی...".

(صحیفه عدلیّه، ص ۱۲ - ۱۳)

و حضرت عبدالیهاء در لوحی میفرمایند: "... در این

دور مبارک که فخر اعمار و قرون است ایمان عبارت از اقرار به وحدانیت الهیه نه بلکه قیام به جمیع شئون و کمالات ایمان است. وکلّ یدعی وصلاً لیللی ولیلی لا تقرّ لهم بذاکا. اذا سال الدموع علی الخدود تهبین من بکی ممن تباکا...".

(مکاتیب، ج ۴، ص ۵۲)

نهیّل دردی در تاریخ خود از قول سید کاظم رشتی نقل نموده که میفرمود: "...دنیایا گوش شنوا ندارد من نمیتوانم سرّ واقعی را مکتشف سازم زیرا مردم طاقت آن را ندارند و گاهی این شعر را میخواند. وکلّ یدعی وصلاً لیللی و لیلی لا تقرّ لهم بذاکا اذ اهبجت دموع من ماق تهبین من بکی ممن تباکی...".

(مطالع الانوار، ص ۲۷ - ۲۸)

بیت اول را دمخدا در امثال و حکم (ج ۴، ص ۱۸۹۲) بدون تعیین نام گوینده نقل نموده است. اما بیت دوم با جزئی تغییر از متنهی است و در دیوانش این چنین نقل گشته است:

"اذا اشتبهت دموع فی خود
تهبین من بکی ممن تباکی"

(دیوان متنهی، ص ۵۶۹)

مضمون ابیات چنین است: چه بسیاراند که وصل لیلی را ادعا میکنند اما لیلی با خنده دعوی آنان را انکار میکند. با اشکی که به گونه ها سرازیر میشود آنکه پراستی میگیرید و آنکه خود را به گریه میزند معلوم میشود.

وَلَقَدْ خَلَوْتُ مَعَ الْحَبِيبِ وَ بَيْنَنَا
مِسرَّ اَرْقٍ مِّنَ النَّحِيمِ اِذَا سَرَى

حضرت بهاء الله در لوحی میفرمایند: "سالکان طریق
معبود و اصلان سبیل مقصود مقدس از حدود اتند و منزّه از
تعارفات پر رُفرف توحید ساکنند و پر ممکن تفرید مستریح
و سدره المنتهی عالم عشق را در ابتدا سیر کرده اند و غایت
قصای معارف را از شجره طوبی ادراک نموده اند و فواکه
طیبه لقا را از مشرق جان یافته اند و بجانان در عرش لامکان
خلوت گزیده اند فتنم ما قال و لقد خلوت مع الحبيب و بیننا
سرّ ارق من النمیم اذا سرى..."

و حضرت عبدالههء در لوح جناب حاجی آقا محمد یزدی
میفرمایند: "ای یار قدیم در هر دمی اگر کتابی مبین به تو
بهنگارم حرارت تقریر ساکن نگردد و مضامین تحریر منتهی
نشود پس چه توان کرد از آن طرف نیز تشنگی شما که به
دریا فرو ننشینند و بینابین فائده از فیض سحاب تسکین
نیابد چاره نه جز آنکه حواله به جان و وجدان و ضمیر و
قلب منیر نمود و هر وقت فرصت دست داد قلم و رقم را
ترجمان قرار داد و لقد خلوت مع الحبيب و بیننا سرّ ارق
من النمیم اذا سرى..."

و حضرت عبدالههء در لوحی دیگر میفرمایند: "...یا
ایها السائل الجلیل لعمری لو استنشقت رائحة الوفاء لأقیمت علیک
کلمة لو تسمعها تطیر فی هواء تسمع من مزیز اریاحه أن لا

اله الا هو و لكن حينئذ كلت السن بلايل الحق عن بدايع
النعمة بل تسرى الحكم الربانية من القلوب الى الصدور
كسريان الروح في النفوس نعم ما قال و لقد خلوت مع الحبيب
و بيننا سر ارق من النسيم اذا سرى".

(مكاتيب، ج ١، ص ٤٨٢ - ٤٨٤)

بیت از ابن‌فارض است. ن ك به ديوان ابن‌فارض،

ص ١٦٩.

مفهوم بیت چنین است که با حبيب تنها شدم در حالی که
بين من و او سرى وجود داشت که از وزش نسيم لطيف تر
بود.



وَ لِلأَرْضِ مِنْ كَأْسِ الْكِرَامِ نَصِيبٌ

حضرت بهاء الله در لوحی میفرمایند: "... چون قاصد را نیافتیم قاعد شدم و مجدد به زیارت نامه کوشیدم آنچه از لثالی توحید که در صدف تمجید مکنون شده بود مشهود گشت الحق که حالت افسرده را روح تازه و جان سوخته را نوری بی اندازه بخشید کأن روح القدس فیها یتنفس این است که فرموده‌اند و للارض من كأس الكرام نصیب گویا قسمت عمر از سر گرفتیم و شهد خمر عنایت از چشمه دهان محبوب نوشیدم..."

(رحیق، ج ۱، ص ۴۱۰)

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا عزیزالله جذاب میفرمایند: "ای جذاب دلها کباب است و جگرها در تب و تاب از معائب وارده پر اصفیا... از الطاف سبحانی امیدوار چنانم که این آوارگان نیز سرمست آن پاده رحمانی گردند و للارض من كأس الكرام نصیب و عليك التحية و الشناء".

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا علی اکبر اردستانی میفرمایند: "ای مؤمن ممتحن ملاحظه فرما که حضرت علی اکبر در ارض طف چگونه جانفشانی نمود آن جانفشانی کامرانی و شادمانی بود... حال دوستانش را نیز از خمخانه بلایش نصیبی و بهره‌ای چو پاده نوش کنی جرعه فشان بر خاک و للارض من كأس الكرام نصیب و عليك التحية و الشناء".

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی میفرمایند: "ای
 احمای الهی از جواهر کلمات ربّ الارباب البیّنات معین معانی
 جاری... اگر نفسی را از عصمت نصیبی باشد این از فیض و
 عنایت جمال قدم است و للارض من كأس الكرام نصیب یعنی
 جمال مبارك حفظ و صیانت میفرماید".

(مجموعه مکاتیب، شماره ۸۸، ص ۱۲۹ - ۱۴۰)

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح "عکّا- جناب آقا
 میرزا علی اکبر میلانی علیه بهاء الله الابهی" میفرمایند:
 "هوالمقصود، ای جوان رحمانی اثر كلك حقیقت نگار که در
 بیان عبودیت آستان مقدس ترجمه حال عبدالبهاء بود ملاحظه
 گردید از بشارت نهایت در زیارت نهایت مسرت میسر گردید
 حقیقت وجود سر به سجود نهاد که الحمد لله در تشرف به
 آستان دوست نواب مقبول الزیاره داریم و در اکتساب فیوضات
 قدسیه وکلای شدید الصراعه یافتیم این زمان جام بشارت
 یافته مرده وجد و مسرت یافته شما در آن گلشن الطاف داخل
 شدید مشام من معطر گشت شما مشاهده آن ادوار نمودید چشم
 من منور شد و للارض من كأس الكرام نصیب باری جمیع
 مسافرین جمال قدم و هیوف اسم اعظم و فدایشان مجاورین رب
 اکرم را تکبیر ابدع ابهی ابلاغ نمائید. ع"

(مجموعه مکاتیب، شماره ۷۹، ص ۱۹-۲۰)

و همچنین حضرت عبدالبهاء در لوح "عشق آباد، امه الله
 فاطمه ضلع من استشهد فی سبیل الله آقا سید باقر شهید علیها
 بهاء الله الابهی" میفرمایند: "ای قرین و ضجیع شهید آن روح
 مجسم و نور مصور ترا از بین اماء رحمن اختیار کرد تا

شريك حیات باشی و سهم نجات حال او از حیات ابدیه بهره موفور برد و از الطاف رب غفور جزاء مشكور یافت و البته ترا نیز سهمی خواهد داد و للارض من كأس الكرام نصیب پس ممنون باش و خوشنود و مسرور باش و محفوظ که منتصب آن بزرگواری و مکتب فعل بی شمار ع".

این خلکان در وقیات الاعیان در ذیل شرح احوال نورالدوله دیبیس این صده (فوت ۴۷۴ هـ ق) نوشته است:
"... فکتب الیه دیبیس:

الاقبل لهدران الذی جن نارعا
الی ارضه و الحرّ لیس یخیب
تمتع بایام السرور قائما
عذار الامانی بالهموم یخیب
و لله فی تلك الحوادث حکمة
و للارض من كأس الكرام نصیب"
(وقیات الاعیان، ج ۵، ص ۲۲۷)

بیت آخر را ابی حیان توحیدی در کتاب الهمائر و الذخائر چنین نقل کرده است: "قال الشاعر:
شربنا فأهرقنا علی الارض فقله
و للارض من كأس الكرام نصیب"
(الهمائر، ج ۱، ص ۱۴۰)

فروزانفر نیز این بیت را در کتاب خلاصه مثنوی با تفاوتی جزئی در مصرع اول چنین نقل نموده است: "یکی از شعراء عرب گوید

شَرِبْنَا وَ أَهْرَقْنَا عَلَى الْأَرْضِ جُرْعَةً
و لِلْأَرْضِ مِنْ كَأْسِ الْكِرَامِ نَصِيبًا

(خلاصه مشنوی، ص ۲۲۵)

مضمون این بیت در آثار شعرای فارسی زبان چنین آمده است:

جرعه بر خاک همی ریزم از جام شراب
جرعه بر خاک همی ریزند مردان ادیب.

منوچهری

خاک را نیز به هر حال که هست
هم نصیبی بود از کأس کرام.

اشیر اومانی

ن ک به امثال و حکم، ج ۴، ص ۱۸۹۵.

برای مطالعه سابقه "جرعه فشانی بر خاک" ن ک به
مقالات دکتر غلامحسین صدیقی و دکتر محمد معین که در مجله
یادگار (سال اول، شماره ۸ "فروردین ۱۳۲۴ ه ش"، ص
۴۷-۵۹) به طبع رسیده است.

ولو أنّ ما بی بالجبال بیث اقله
و کان طور سینا به قبل التجلی لدکت

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب شریعتمدار میفرمایند:
"ای محبت مدار نامه رسید و شکرانه وصول تحاریر معلوم
گردید ستایش و نیایش همان محبت است که زیبایش و
آرایش حقیقت انسانیّه است و چه مومبتی اعظم از این که
ترا از عالم عدم بجهان قدم راه داد و از ظلمت فقدان
بنورانیّت وجدان فائز فرمود اگر بلائی نیز روا داشت آن
عین عطاست و اگر جفائی نمود آن حقیقت وفاست ظلم او مر
عدلها را اوستاد قهر او مر لطفها را شد رشاد فریاد مکن قغان
منما این قارض میگوید ولوان ما بی بالجبال بیث اقله و کان
طور سینا به قبل التجلی لدکت هرچه میخواهد دل تنگت
بگو...".

چنانچه فرموده‌اند بیت از این قارض است و در
دیوانش چنین ثبت شده است:

"و لو أنّ ما بی بالجبال، و کان طو
رُ سینا بها، قبل التجلی، لدکت"

(دیوان این قارض، ص ۴۷)

برای ملاحظه لوحی از حضرت بهاء الله که حاوی این
بیت است و نیز برای مطالعه شرح آن ن ک به ذیل: "قطوفان
نوح...".

و لو حل ما بی بالجهال و کان طو
ر سینا بها قبل التجلی تدکت

ن ک به ذیل: "ولو ان ما بی بالجهال..."

و نیز ن ک به ذیل: "فطوفان نوح..."



وَلَوْ عَيْقَتْ فِي الشَّرْقِ انْفَاسٌ طَيِّبَةً
و فِي الْغَرْبِ مَزْكُومٌ لَعَادَلَهُ الشَّمُّ

حضرت بهاء الله در جواهرالاسرار ميفرمايند:

"...فاركض في ممالك الايقان لتخلص نفسك عن سجن الشرك في هذا الزمان و تجد رائحة المسكية من نفحات هذه الحديقة و من عطر هذه المدينة تفرقت نسيمات العطرية في اقطار العالم و انك لاتحرم نصيبك و لاتكن من الغافلين فنعم ما قال:

و لو عيقت في الشرق انفاس طيبها
و في الغرب مزكوم لعادله الشم"

(آثار، ج ۲، ص ۷۶)

بهيته از اين فارض است. ن ك به ديوان اين فارض.

ص ۱۴۱.

مضمون بهيت آنكه اگر انفاس طيبه او در شرق منتشر گردد كسى كه در غرب به ذكام مبتلى است و از بويائى محروم گشته حس بويائى خود را با خواهد يافت.

عبدالرحمن جامى در ذيل اين بهيت در كتاب لوامع خود چنين نوشته است: "عيق به الطيب بالكسر اى ليق به عيقا بالتحريك و عيائية مثل شماتيه ميگويد اگر بوى خوش دهد آن مى در حدود شرق كه مطلع انوار و منشأ ظهور و اظهار است و حال آنكه در جاذب غرب كه موطن بطون و مقام خفى و كمون است مزكومى بود از ادراك هر مشوم محروم هراينه از قوت شم بهره ور شود و شامش از استنشاق رايحه آن مى معطر گردد.

- رباعیه -

می جان رمیده از عدم پاو آرد
شادی دل غرقه بغم پاو آرد
گر بوی دهد بشرق در جانب غرب
مزکومان را قوت شم پاو آرد

و میتواند بود که مراد شیخ ناظم قدس سره آن باشد که اگر از مشرق ذات احدیت که مطلع اقمار و شمس ارواح و نفوس است روائح ارادت اولی و فوائح محبت لم یزلی و زیدن گیرد و در مغرب ابدان عنصری افراد و اشخاص بشری که محل استتار انوار آن شمس و اقمار است مزکومی بود محروم که بواسطه استیلای پرودت هوای نفس و کثافت بحار طبیعت مشام ذوق و ادراکش اختلال پذیرفته باشد هر آینه سرعت سریان آن روائح و شدت نفوذ آن فوائح مشام ذوق و ادراکش را گشاده گرداند و باستشمام نفحات 'انّی لاجد نفس الرحمن من جانب الیمین' رساند

- رباعیه -

باد سحری که چاک زد جیب سمن
شد نافه گشای نارنجیان چمن
جان باد فدای او که آورد پمن
پوشی که نبی شنید از خاک یمین

(لوامع، ص ۱۵۹-۱۶۰)

و لو لا زفيرى اغرقتنى ادمعى
فلو لا دموعى احرقتنى زفرتى

ن ك به ذیل: "فلوقان نوح..."

و ما احترت حتى اخترت حبيك مذهباً
فوا حيرتى ان لم تكن فيك حيرتى

حضرت بهاء الله در جواهر الاسرار میفرمایند: "... من
دخل فى هذا السفر يكون متحيراً فى آثار قدرة الله و بدایع
آیات صنع الله و يأخذ الحيرة من كل الجهات و من جميع
الاطراف كما شهد بذلك جوهر البقاء فى ملاء الاعلى فى قوله
ربّ زدنى فيك تحيراً فنعم ما قال و ما احترت حتى اخترت
حبيك مذهباً فوا حيرتى لو لم تكن فيك حيرتى و فى ذلك
الوادى تغلّون السالكون و تهلكون و لن تقدروا ان تملوا الى
مشويهم...".

(آثار، ج ۲، ص ۷۸ - ۷۹)

و نیز حضرت بهاء الله در لوحی دیگر میفرمایند:
"... دیگر آنجناب اظهار حیرت نموده بودند اگرچه حیرت
در مقامی محبوب و مقبول است چنانچه صدر اصغیاء روح ما
سواء فداء فرموده ربّ زدنى فيك تحيراً چه که حیرت در این
مقام از مشاهده انوار تجلیات محبوب دست میدهد این است که

گفته‌اند و ما احترت حتى احترت حبيك مذهبا فوا حيرتى
ان لم تكن فيك حيرتى...".

(آثار، ج ۷، ص ۲۶۱ - ۲۶۲)

بیت از این فارض است، ن ک به دیوان این فارض،
ص ۵۴.

سعیدالدین سعید فرغانی در کتاب مشارق الدراری در
ذیل این بیت چنین مینویسد: "میگوید: که من با سر و
سامان بودم، و از سرگشتگی و حیرت خیر نداشتم تا آنگاه
که عشق و دوست داشتن من مر حضرت ترا اختیار کردم، و
دین و مذهب خود را ساختم - ظاهراً و باطناً - و حينئذ
دانستم که عیش و سر و سامان در این حیرت و سرگردانی
عشق است که اگر این حضرت عشق تو نبود، ای پسر
سرگردانیها که من خواستم کشیدن بواسطه وقوع در پوادی
اهوای مختلف و تلبس بصور انحرافات بی نهایت و نظر به
اغیار و غلبه احکام امکان...".

(مشارق، ص ۱۲۷ - ۱۲۸)

و در پاورقی مشارق الدراری (ص ۱۲۷) چنین
آمده است: "ما احترت: لم اكن متحيراً و فی بعض النسخ:
فوا حيرتى، ان لم تكن فيك حيرتى".

و ما من شیء الا فيه آيةٌ
تدلُّ على اِلهٍ واحدٍ

حضرت عبدالبهاء در لوحی میفرمایند: "... کائنات از جماد و نبات و حیوان و انسان کلاً مستشرق از انوار آفتابند یعنی اشعهٔ ساطعه بر جمیع تاپیده و کلّ حکایت از آفتاب مینمایند چنانکه بر حجر و مدر و شجر و حیوان و بشر نظر نمائی کلّ را مستفیض از آفتاب بینی حقائق کائنات مستفیض از شمس حقیقتند ولی شمس حقیقت از علو تقدیس و تنزیهش تنزل و مهیوط ننماید و در این کائنات حلول فرماید و ما من شیء الا فيه آية تدل على اِله واحد..." (مکاتیب، ج ۲، ص ۲۵۵)

بیت از ابی العتاهیه (فوت حدود ۲۱۰ هـ ق) است.
ابوالفرج در اغالی مینویسد: "حدثنا محمد بن یحیی قال حدثنا محمد بن الریاشی قال حدثنا الخلیل بن اسدالنوشجانی قال: جاءنا ابوالعتاهیه الی منزلنا فقال: دعم الناس انی ودیق، واللّه ما دینی الا التوحید! فقلنا له: فقل شیئاً نتحدث به عنک، فقال:

الا انا کلنا بائدٌ
و ای بنی آدم خالدٌ
و یلوئم کان من ربهم
و کلّ الی ربّه عائدٌ
فیا عجیباً کیف یعمی الاله
أم کیف یجحدہ الجاهد

و فی کلّ شیء له آیه
تدلّ علی أنّه واحد

(اغائی، ج ۴، ص ۲۷)

و نیز ن ک به یغیا، سال ۱۶، شماره ۱۲ (اسفند
۱۳۴۲ هـ ش)، شماره مسلسل ۱۸۸، ص ۵۴۲.

مضمون عبارت مندرج در لوح مبارک آن که شیء در عالم
نیست مگر آنکه در آن شیء نشانه‌ای است که بر یکتائی
ذات الهی دلالت میکند.



وَمَبْنَى قُلْتُ هَذَا الصَّبْحُ لَيْلٌ
أَيْعَمَى الْعَالَمُونَ عَنِ الضِّيَاءِ

حضرت عبدالبهاء در لوحی میفرمایند: "... دنائت را دثار خویش کردند با وجود این بر اطوار و احوال ملک سیرتان و اخلاق و صفات آزادگان نکته گیرند و آنچه را خود لائق و سزاوارند نسبت دهند شاعر عرب گوید و مبنی قلت هذا الصبح لیل ایعمی العالمون عن الضیاء...".
(مکاتیب، ج ۵، ص ۱۲۴ - ۱۲۵)

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح میرزا نصرالله (اصفهان) میفرمایند: "ای بنده حق صبح هدی چون از افق اعلی طلوع نمود پرتوش بشارت کبری بود و مرده اش ظهور جمال ابهی... ملاحظه نمائید که شهاب ثاقب میثاق چگونه بقلب آفاق زد و چه اشراقی از ملکوت غیب در صفحات سقلاب و افلاق افتاد شرق منور نما غرب معطر نما نور بسقلاب ده روح به افلاق بخش با وجود این، این منکران مانند خفاشان در زاویه خمول خویش خزیده انکار آفتاب کنند فنعم ما قال فهبنی قلت هذا الصبح لیل ایعمی الناظرون عن الضیاء لا والله فسوف تسمع نغمات هذا الصور و نقرات هذا الناظر من الملاء الاعلی فمبجان ربی الابهی و علیک التحیة والثناء".

و حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر میفرمایند: "ایها المنادون باسم الله المهیمن القیوم دراین ایام سهام بقضاء از جمیع انحاء متتابع بر سینۀ عبدالبهاء میرسد... کسانی که

در شبوت و رسوخ پر امرالله چون چهل باذخند این مفتریات در نزد ایشان مانند کلمات و ابیات اشعار موش و گربه خود یحیاست که سبب رسوائی نفوسی است که تلقین نموده‌اند قصد آن دارند این گلپارها کز حمد پوشند خورشید ترا. چنانچه شاعر عرب گفته فهینى قلت هذا الشمس لیل ایعمى الناظرون عن الضياء...".

و نیز حضرت عبدالیهاء در لوح جبران افندی صاصی میفرمایند: "ایها المطلاع باسرار الكتاب المقدس انى قرئت مکتوبک... لا یمکن لاحد الالکار والاستکبار بعد شروق الانوار من مکن الاسرار فی قطر الحجاز أما رأی الاعین تلك الانوار الساطعة من ذلك المطلاع المجید و النور الفرید؟ و ما شاهدوا آثاره وقوة اقتداره فی تربية النفوس و بث الشرائع و السنن التي كانت من اعظم تعالیم الرب الودود كما قال الشاعر فهینى قلت هذا الصبح لیل ایعمى الناظرون عن الضياء لعمرک ان القوم فی غمرات النوم لا یدرکون و لا یشعرون ذرهم فی خوفهم یلعبون...".

(من مکاتیب، ج ۱، ص ۷۸ - ۷۹)

بیتی که در الواح فوق آن را با اندکی تفاوت نقل فرموده‌اند از متنهی است و در دیوانش چنین ثبت شده است:

"و هینى قلت: هذا الصبح لیل"

ایعمى العالمون عن الضياء؟"

(دیوان متنهی، ص ۷۹)

مضمون بیت آنکه گهرم که من بگویم صبح شام است. آیا مردم دنیا دوری را که در حال درخشش است نمی بینند؟

وَ يَفْرَحَ مَحْزُونٌ وَ يَحْيَى مُتَمِيمٌ
وَ يَأْنَسَ مُشْتَاقٌ وَ يَلْتَذُّ سَامِعٌ

حضرت بهاء الله در لوحی میفرمایند: "... از ملاحظه آن
اریاح روح از شمائل جان بوزید و جمیع اجزاء و اعضاء را
فتوح طیبه بخشید چنانچه گوش لذت سروش یافت و هوش از
غایت حبّ بیهوش گشت دهان شربت وصل بنوشید و زبان در
شکر نعمت بکوشید و یفرح محزون و یحیی متیم و یانس
مشتاق و یلتذّ سامع".

(رحیق، ج ۱، ص ۴۱۴)

بیت از ابن‌فارض است. ن ک به دیوان ابن‌فارض.
ص ۱۶۸. مضمون بیت آن که محزون سرور میشود و آنکه از
درد عشق مرده بود حیات تازه می یابد و مشتاق عشق به
مؤکنت معشوق فائز میگردد و گوش لذت کلام محبوب را در
می یابد.

یا شریکا یا ابن عمرو
هل من الموت محاله

حضرت عبدالیهاء در نقل حکایت حنظله بن ابی غفراء طائی که به عهد خود وفا نمود در رساله مدنیّه میفرمایند: "...حنظله بر زبان راند مرا چندان امان ده که به نزد عیال خود عودت نمایم و وصیت اجرا نمایم و در سال آینده یوم پوس حاضر گردم نعمان ضامنی خواست که اگر در وعده مخالفت نماید ضامن را بقتل رساند حنظله متحیرانه بهر طرف نگریست تا آنکه نظرش بر شریک بن عمرو بن قیس شبیبانی که یکی از خدام نعمان بود افتاد و این ابیات را بخواند:

یا شریکا یا ابن عمرو
هل من الموت محاله
یا اُخا کلّ مصاب
یا اُخا من لا اُخاله
یا اُخا النعمان فیک ال
یوم عن شیخ کفاله
این شبیبان کریم
أنعم الرحمن بآله "

(رساله مدنیّه، ص ۵۸ - ۵۹)

یاقوت حموی در معجم البلدان ابیات را چنین نقل
نموده است:

"یا شریک یا ابن عمرو
هل من الموت محاله؟

يا شريك يا ابن عمرو
 يا اُخا من لا اُخاه
 يا اُخا المنذر فكّ ال
 يومَ رمناً قد اتى له
 يا اُخا كلّ مضاف
 واُخا من لا اُخا له
 انّ شيهان قبيل
 اكرم الناس رجاله
 و ابوالخيرات عمرو
 و شراهيل الحماله
 رقبك اليوم في المجد
 د و في حمن المقالة

(معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۹۹)

و نیز ن ک به سابقه این ابیات در مجمع الامثال
 مهدائی، ج ۱، ص ۷۰ - ۷۱ و مقایسه کنید با شرح مندرج
 در محاضرة الاپرار و مسامرة الاخيار اثر محیی الدین ابن عربی،
 ج ۱، ص ۲۱۹ - ۲۲۰ و کتاب اغائی، ج ۲۲، ص ۴۱۲-۴۱۴.

مضمون ابیاتی که در رساله مدنیّه نقل شده این است که
 ای شريك من، ای پسر عمرو، آیا از مرگ فرار توان نمود؟
 ای برادر هر مصیبت کشیده‌ای و ای برادر هر بی برادری،
 ای برادر نعمان، تو امروز کفالت شیخ را خواهی داشت.
 شیهان کریم که نعمت خداوند بر او ارزانی باد کجاست؟

يَجِيئُ رَبًّا لَكُمْ فِي النَّشْأَتَيْنِ
لِيُحْيِيَ الدِّينَ بَعْدَ الرَّأِ وَ غَيْنِ

حضرت ربّ اعلى در توقيع محمد شاه ميفرمايند:
"... كل عرفا و اهل خبير خبير از اين امر داده اند حتى
آنكه جفّار هندی على ما كتب الى احد باسم نوشته در ازمنه
قديمه و ان من اشعاره هو هذا يجيئ ربّ لكم في النشأتين
ليحيي الدين بعد الرأ و غين فاضرب نفس هو في عد نفسه
فهذا اسم قطب العالمين خذ المع قبل مد بعد هم فادرجها بتحت
المدرجين..."

(مجموعه آثار حضرت اعلى، شماره ۶۴، ص ۱۲۲ - ۱۲۴)

و نيز حضرت ربّ اعلى در دلائل سبعه ميفرمايند:
"... و از آنجمله است استخراجى كه سيد محمد اخلاطى كه
تصانيف بسيار در علم حروف دارد در مدتى از سنوات قبل كه
پانصد به نقص يا زياده ميشود استخراج نموده و ابهات آن
اين است يجيئ ربّا لكم في النشأتين ليحيي الدين بعد الرأ
و غين و ان زيدت عليه الهاء فاعلم بانى ما كتبت السر عين
فاضرب عد هو في عد نفسه فهذا اسم قطب العالمين خذ المع
قبل مد بعد هم و ادرجه بتحت المدرجين كلّ اين اذكار
اقتراعاتى است ملكيه از پراى مكون تو والّا يك آيه از
كتاب بيان اعظمتتر است عندالله از هر دليلى..."

(دلائل سبعه، ص ۶۲)

و نيز حضرت عبدالهه در لوحى ميفرمايند: "الحمد لله

الذی نزلّ الايات بالحقّ و جعلها كالبهر المتلاطم المواج
... قال الصید حسین الاخلاطی یجئو رباً لکم فی النشأتین و
یحیی الدین بعد الرأ و غین..."

و نیز حضرت عبدالهیا در لوحی میفرمایند: "... و
اما شعر سلطان حسین اخلاطی عدد یا علی محمد است و منه
ظهور را تصریح نموده که بعد الرأ و غین است."

(مأشده آسمانی، ج ۲، ص ۷۸)

چنانچه فرموده اند اشعار از سید محمد (حسین) اخلاطی
است. ن ک به اسرار الاثار، ج ۴، ص ۱۱۴. برای
ملاحظه شرحی در باره این ابیات ن ک به کتاب مقام شعر در
ادیان، ص ۷۰-۷۲.



فهرست اهم کلمات ابیات و معاریع

برای اطلاع از نحوه استفاده از این فهرست لطفاً به "مقدمه" این کتاب رجوع فرمائید.

ابالہ	(ضعف)
ابی	(و قد لا منی)
اجللا	(لله تحت)
احسابهم	(اضائت)
اخترت	(و ما احترت)
أخزم	(شنشنة)
ادمی	(فطوقان)
اذیال	(تمسك)
ارزاء	(رمانی)
ارق	(و لقد خلوت)
اسرة	(نادیهم)
اشباح	(والبحر)
اعداء	(الفعل)
اقاری	(و قد لا منی)
اقتدی	(بابه)
اقدام	(تعبیرنا) (غایة)
اکبر	(أتحسب)
اکثر	(علی) (غایة)
الح	(احن)
العمری	(عندالصباح)

(ارى الف)	الف
(و حسب)	امانها
(رق)	امر
(كلّ الالوه)	امرى
(و قد لا منى)	امى
(ما آن للسرداب)	احسان
(أتحسب)	انطوى
(و لو عيقت)	انفاس
(كانت)	امواء
(فى الذاهبين)	اولين
(و ما من شى)	آية
(فطوفان)	ايقاد
(و حزنى)	ايوب
(ارى)	بان
(و البحر)	بحر
(و كلّ يدعى)	بذاكا
(أبرق)	براقع
(أبرق)	برق
(فى الذاهبين)	بمائر
(يجئى رباً)	بعدالراء و عين
(و حزنى)	بلا
(انا القرىق)	بلل
(ليس الهلية)	بلية
(و غايتى)	بهاء
(سم الردى)	بيعتى
(كلّ الالوه)	تأهت

تبیح	(تبیح)
تجری	(لا کل)
تجلی	(ولو ان)
تحسب	(أتحسب)
تدل	(و ما من شیء)
تزعم	(أتزعم)
تشابه	(رق)
تعاکما	(رق)
تمشت	(و غایتی)
تہجان	(نادیہم)
ثاقبہ	(اذاشت)
ثقات	(اقتلونى)
شباب	(علی)
جانب	(أبرق)
جہال	(ولو ان)
جدودہم	(اذاشت)
جرم	(أتحسب)
جری	(خل)
جزع	(اذاشت)
جلوا	(تمسك)
جمالها	(و کلّ ملیح)
جنود	(فی فتية)
جوہر	(و عندی)
جہف	(اذا كان)
حب	(خل) (و عش)
حبیب	(و لقد خلوت) (علیک بہا)

(كان لم يكن)	حجون
(رمانى)	حديد
(مألت)	حر
(سم الردى)	حرق
(طوعاً)	حرم
(و كلّ مليح)	حسن
(طوعاً)	حكمة
(كلّ الالوه)	حكى
(طوعاً)	حلّ
(ناديهم)	حلل
(والبحر)	حوادث
(تمسك)	حيا
(اقتلوني)	حيات
(و ما احترت)	حيرتى
(و قد لا منى)	خاليا
(اذا انبجست)	حدود
(تمسك)	حل
(ارى)	خلفه
(فطوقان)	خليل
(رق)	خمر
(انا الغريق)	خوفى
(اخانت)	دجى
(حل)	دعوى
(اذا كان)	دليل
(اذا انبجست)	دموع
(طوعاً)	دمى

(تركت)	دنیا
(رمانی)	دھر
(یجئی رباً)	دین
(فی الذامیین)	ذامیین
(وجودك)	ذنب
(و ظلم)	ذوی القربی
(یجی رباً)	راء و غین
(كلأ لالوه)	ربوب
(تتیح)	رخیم
(للہ تحت)	رداء
(كلأ الالوه)	رشح
(فی قتیة)	رعد
(رق)	رقت
(لاكل)	ریاح
(رق)	زجاج
(كان لم یکن)	سامر
(و یفرح)	سامع
(تمسك)	سبیل
(ما آن للسرداب)	سرداب
(و لقد خلوت)	سری
(طوعاً)	سفك
(لاكل)	سفن
(و عش)	سقم
(لیس البلیة)	سلامة
(أبرق)	سلمی
(اصم)	سمیع

(خل)	منتى
(و لو عيقت)	شرق
(و لو عيقت)	شم
(احن)	شمت
(تمتع)	شميم
(و اذا اتتك)	شهادة
(الفضل)	شهدت
(ناديهم)	سارخ
(عند الصباح)	صباح
(ومينى)	صبح
(عليك بها)	سرقا
(أتحسب)	صغير
(كان لم يكن)	صفا
(فى فتية)	سوتاً
(فى فتية)	سيتاً
(غاية)	ضلال
(ومينى)	ضياء
(لله تحت)	طائفة
(كلّ الالوه)	طنج
(أبرق)	طور
(ولو ان)	طورسينا
(بابه) (عليك بها)	ظلم
(احن)	عاذلى
(أتحسب)	عالم
(ومينى)	عالمون
(غاية)	عالمين

(سالت)	عهد
(ليس الهلية)	عجب
(طوعاً)	عجبا
(تعيرنا)	عدادنا
(عليك بها)	عدلك
(بابه)	عدى
(تمتع)	عرار
(وغايتي)	عرش
(سم الردى)	عشق
(تمتع)	عشية
(غاية)	عقال
(غاية)	عقول
(و عندي)	علم
(و قد لا مني)	عمى
(و عش)	عنا
(كانت)	عين
(اذا كان)	غراب
(ولوعيت)	غرب
(انا الغريق)	غريق
(رمانى)	قوادى
(خل)	قارض
(خل)	فرض
(احن)	فقد
(لله تحت)	فقر
(الفعل)	فصل
(على)	فلس

(طوعاً)	قاض
(لله تحت)	قباب
(وعش)	قتل
(اقتلونى)	قتلى
(والبحر)	قدم
(فى الذاهبين)	قرون
(و غايتى)	قسمى
(كانت)	قلبى
(تعيرنا)	قليل
(فى فتية)	قهر
(اذا كان) (عند الصبح)	قوم
(اسم)	قبل
(و للارض)	كأس
(و اذا اتتك)	كامل
(و انت)	كتاب
(تعيرنا) (و للارض)	كرام
(بايه)	كرم
(اذا كان)	كلاب
(أبرق)	لامع
(قطوفان)	لوعتى
(احن) (اخانت) (و هبنى)	ليل
(و قد لامنى) (و كل يدعى)	ليلى
(وانت)	مهمن
(الفعل)	متقدم
(ويفرح)	متهم
(يا شريكاً)	محاله

(و یفرح)	محزون
(سم الردی)	مذهب
(و ما احترت)	مذهبا
(لاکل)	مر
(علیک بها)	مزجها
(و لوعبقت)	مزکوم
(ویفرح)	مشتاق
(کانت)	مشته
(و ظلم)	مضاعة
(و انت)	مضمر
(و کلّ ملیح)	معار
(کأن لم یکن)	مقیم
(کأن لم یکن)	مکة
(کلّ شیء) (و کلّ ملیح)	ملیح
(تتیح) (و حسب)	منايا
(تتیح)	منی
(تتیح)	منیتوی
(و ظلم)	مهند
(و غایتوی)	مواقع
(یا شریکا)	موت
(و صرت)	مولا
(ترکت)	ناس
(تمسک)	ناسکین
(واذا اتتک)	نالس
(رمانی)	نیال
(تمتع)	نجد

(سألت)	ندی
(ولقد خلوت)	نصیم
(یجئنی رباً)	نشأتین
(احن)	نصرتی
(و للارض)	نصیب
(اخاصت)	نظم
(و اذا اتتك)	نقیمتی
(فطوفان)	نوح
(اسم)	نودیت
(فطوفان)	نهران
(اری)	هادم
(تمسك)	هوی
(سم الردی)	واجب
(وما من شی)	واحد
(و عندی)	و ثنا
(أبرق)	وجه
(و كل يدعی)	وملا
(وظلم)	وقع
(علی)	یباع
(عندالصباح)	یحمد
(سألت)	یحیی بن خالد
(لا كل)	یدرکه
(و كل يدعی)	یدعی
(بابه)	یشابه
(و حزنی)	یعقوب

کتاب شناسی

در این کتاب شناسی اسامی کتب به ترتیب حروف الفباء و بر حسب عنوان اختصاری آنها که در متن این کتاب به کار رفته مرتب شده است.

مشخصات کامل	عنوان اختصاری
حضرت بهاء الله، <u>آثار قلم اعلیٰ</u> ، (ط: م م م، ۱۲۱ ب)، ج ۲.	آثار
محمد نصیر فرست الدوله شیرازی، <u>آثار العجم</u> (ط: فرمانگ سرا، ۱۳۶۲ هـ ش).	آثار العجم
اسدالله فاضل ملاصدرا، <u>اسرار الآثار</u> (ط: م م م، ۱۲۹ ب)، ج ۴ و ۵.	اسرار
عبد الحمید اشراق خاوری، <u>قاموس توفیح منہج مبارک ۱۰۵ ہدیہ</u> - اسرار ربانی (ط: م م م، ۱۱۸ ب)، ج ۲.	اسرار ربانی
سید کاظم رشتی، رساله <u>اصول عقاید</u> (ط: ل م م، ۱۲۲ ب)، شماره F - 2016.	اصول عقاید

اغاني
ابوالفرج اصفهاني، الاغاني (بيروت: دار
الثقافة، ۱۹۵۵-۱۹۶۱ م)، ج ۴، ۶، ۱۲، ۱۵،
۲۲.

الپمائير
ابى حيان التوحيدى، الپمائير والذخائر
(دمشق: مكتبة اطلس، ۱۹۶۴ م)، تحقيق
وتعليق از دكتور ابراهيم الكيلانى، ج ۱.

التمثيل
ابى منصور عبدالملك ثعالبي، التمثيل
والمحاضرة (قاهره: دار احياء الكتب العربيه،
۱۹۶۱ م).

الكامل
ابى العباس محمد بن يزيد المبرد، الكامل
(مصر: مكتبة نهضة مصر، ۱۹۶۰ م)، ج ۲.

الواح خطّ عندليب
حضرت بهاء الله، مجموعه الواح مبارك حضرت
بهاء الله عكسپردارى شده از روى خطّ على
اشرف لاهيجانى عندليب (ط: م م م،
۱۲۲ ب).

امثال و حكم
على اكبر دمهخدا، امثال و حكم (ط: امير
كبير، ۱۲۶۲ هـ ش)، ج ۴.

امر و خلق
اسدالله فاضل ملا درانى، امر و خلق (ط: م
م م، ۱۲۸ ب)، ج ۲.

- ایقان حضرت بهاء الله، ایقان (قاهره: فرج الله ذکی، ۱۲۵۲ هـ ق).
- بحرالعرفان حاجی میرزا محمد افشار، بحرالعرفان (محل و تاریخ طبع ندارد)، طبع سنگی.
- تاریخ ادبیات عرب اکبر بهرود، تاریخ ادبیات عرب (تهریز: دانشگاه تهریز، ۱۲۵۹ هـ ش).
- تاریخ الادب العربی حنا الفاخوری، تاریخ الادب العربی (بهرود: المكتبة البولسیة، بی تاریخ).
- توقیعات حضرت ولی امر الله، توقیعات مبارکه (ط: م م م، ۱۲۹ ب)، ج ۱ و ۲.
- جامع الاسرار شیخ سید حیدر آملی، جامع الاسرار و منبع الانوار (ط: قسمت ایران شناسی انستیتو ایران و فرانسه، ۱۹۶۹ م)، تصحیح هنری کریمین و عثمان اسماعیل یحیی.
- خلاصه مشنوی بدیع الزمان فروزانفر، خلاصه مشنوی (ط: دانشگاه سپاهیان انقلاب، ۲۵۲۵ شامشاهی).
- دریای دانش حضرت بهاء الله، دریای دانش (ط: م م م، ۱۲۲ ب).

دلائل سپہ
حضرت ربّ اعلیٰ، دلائل سپہ عربی و
فارسی (ط: بدون نام ناشر و تاریخ)، قطع
چیپی، ۷۲ ص.

دیوان ابن قارض
ابوحنف عمر بن ابی الحسن ابن القارض،
دیوان ابن القارض (بیروت: دار صادر، دار
بیروت، ۱۹۶۲م).

دیوان الامام علی
علی بن ابی طالب امیر المؤمنین، دیوان الامام
علی (دمشق: دار کرم، ہی تاریخ)، جمع و
ترتیب عبدالعزیز الکرم.

دیوان امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب امیر المؤمنین، دیوان امیر
المؤمنین (بدون نام ناشر، ۱۸۹۲م)، ۸۰ ص.

دیوان متنّی
ابوالطیب المتنّی، دیوان المتنّی
(بیروت: المكتبة الثقافية، ہی تاریخ).

رحیق
عبدالحمید اشراق خاوری، رحیق مختوم (ط:
م م م، ۱۲۰ ب)، ج ۱.

رسالہ مدنیہ
حضرت عبدالیہاء، رسالہ مدنیہ (قاہرہ:
کردستان علمیہ، ۱۲۲۹ھ ق).

صحیفہ عدلیہ
حضرت ربّ اعلیٰ، صحیفہ عدلیہ (ط: بدون
نام ناشر و تاریخ)، قطع چیپی، ۴۲ ص.

ابن حجر عسقلاني، الصواعق المحرقة في الرد على اهل البدع و الزنادقة (قاهره: مكتبة القاهره، ١٩٦٥ م) .

ظهور الحق

اسدالله فاضل مازندراني، تاريخ ظهور الحق (ط: م م م م، ١٢١ ب)، ج ٨، قسمت اول و دوم .

عقد الفريد

ابن عبد ربه، عقد الفريد (قاهره: مطبعة لجنة التأليف والترجمة والنشر)، ج ١ (١٩٤٨)، ج ٢ (١٩٥٢)، ج ٤ (١٩٤٤)، ج ٥ (١٩٤٦)، ج ٦ (١٩٤٩) .

عيون الاخبار

ابن قتيبه الدينوري، عيون الاخبار (قاهره: دار الكتب المصريه، ١٩٢٠ م)، ج ٤

قوس زندگي

لوشي ماسينيون، قوس زندگي منصور حلاج (ط: انتشارات بنياد فرهنگ ايران، ١٣٤٨ هـ ش)، ترجمه دكتور عبدالغفور روان فرهادي .

كتاب المختصر

عمادالدين اسماعيل ابوالفداء، كتاب المختصر في اخبار البشر (بيروت: دار الفكر و دار البحار، ١٩٥٦ - ١٩٦١ م)، جلد اول شامل اجزاء ١ تا ٤ و جلد دوم شامل اجزاء ٥ تا ٧ .

شیخ بهاء الدین محمد عاملی مشهور به بهائی،
کَشکول (قلم: شرکت طبع و نشر، بی
 تاریخ)، ۲ ج و ترجمه فارسی آن (ط:
 اسلامیة، ۱۲۶۴)، ۲ ج، ترجمه و شرح به قلم
 محمد باقر ساعدی خراسانی.

فخرالدین عراقی، لمعات (ط: مولی،
 ۱۲۶۴)، تصحیح محمد خواجوی.

عبدالرحمن جامی، سه رساله در تصوف:
لوامع و لواایح در شرح قصیده خمزیه ابن
قارظ در بیان معارف و معانی عرفانی به
انضمام شرح رباعیات در وحدت وجود (ط:
 منوچهری، ۱۲۶۰)، مقدمه ایرج افشار.

حضرت بهاء الله، لوح مبارک خطاب به شیخ
محمد تقی مجتهد اصفهانی معروف به نجفی
 (قلمره: سعادت، ۱۹۲۰ م)، تجدید طبع
 در طهران، ۱۱۹ پ.

حضرت ولی امر الله، تولیات مبارکه حضرت
ولی امر الله، لوح قرن احیاء شرق، نوروز ۱۰۱
پدیع (ط: م م م، ۱۲۴ پ).

- ماشده آسمانی
عبدالحمید اشراق خاوری، ماشده آسمانی
(ط: م م م، ۱۲۹ ب)، ج ۲ و ۴ و ۹.
- مثنوی معنوی
جلال الدین محمد مولوی، مثنوی معنوی (ط:
علمی، ۱۲۵۷ هـ ش).
- مجمع الامثال
ابوالفضل احمدین محمد میدانی نیشاپوری،
مجمع الامثال (بیروت: مطبعة المنة
المحمدية، ۱۹۵۵ م)، تحقیق و حواشی از
محمد محیی الدین عبدالحمید، ج ۱ و ۲.
- مجموعه آثار
حضرت بهاء اللہ، مجموعه آثار قلم اعلیٰ (ط:
ل م م)، شماره ۱۵ (۱۲۲ ب)، شماره ۶۰۱۶
(بی تاریخ).
- مجموعه آثار
حضرت ربّ اعلیٰ، مجموعه آثار حضرت اعلیٰ
(ط: ل م م، ۱۲۲-۱۲۲ ب)، شماره ۱۴ و
شماره ۶۴.
- مجموعه الواح
حضرت بهاء اللہ، مجموعه مطبوعه الواح مبارکه
حضرت بهاء اللہ (قاہرہ: سعادت، ۱۹۲۰ م).
- مجموعه مکاتیب
حضرت عبدالہیاء، مجموعه مکاتیب حضرت
عبدالہیاء (ط: ل م م، ۱۲۲ ب)، شماره ۲۱،
۸۷، ۷۹ و ۸۸.

- محاضرات
عبدالحمید اشراق خاوری، محاضرات (ط: م
م م م ۱۲۱ ب)، ج ۲.
- محاضرة الايرار
محيى الدين ابن عربي، محاضرة الايرار و
مسامرة الاخيار (بيروت: دارالهقطة العربية،
۱۹۶۸ م)، ج ۱.
- مشارق
سعيدالدين سعيد فرغانى، مشارق الدرارى
شرح تائيه ابن قارض (مشهد: مطبعه دانشگاه
فردوسى، ۱۳۹۶ هـ ق)، مقدمه و تعليقات
سيد جلال الدين آشتياني.
- مطالع الانوار
محمد نبيل اعظم درندى، مطالع الانوار
(ط: م م م م ۱۲۴ ب).
- مجمع الادباء
ياقوت حموى، معجم الادباء (مصر:
دارالمأمون، ۱۹۲۶ م)، ج ۱۲ و ۱۷.
- مجمع البلدان
ياقوت حموى، معجم البلدان (بيروت: دار
صادر و دار بيروت، ۱۹۵۷ م)، ج ۴.
- مقام شعر در
اديبان
روح الله مهربان، مقام شعر در اديبان
(ط: لجنة جوانان، ۱۳۲۱ هـ ش).

حضرت عبدالبهاء، مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱
 (قاہرہ: کردستان علمیہ، ۱۳۲۸ هـ ق)، ج ۲
 (قاہرہ: کردستان علمیہ، ۱۳۳۰ هـ ق)، ج ۳
 ۲ (قاہرہ: فرج اللہ ذکی، ۱۳۴۰ هـ ق)، ج ۴
 (ط: م م م، ۱۲۱ اب)، ج ۵ (ط: م م م، ۱۲۲
 ب)، ج ۸ (ط: م م م، ۱۲۴ اب).

منتخباتی از
 مکاتیب

حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب
حضرت عبدالبهاء (انگلستان: مرکز جهانی
 بهائی، ۱۹۸۴ م)، ج ۲.

من مکاتیب

حضرت عبدالبهاء، من مکاتیب عبدالبهاء
 (ہرزیل: منشورات دارالنشرالبہائییہ، ۱۹۸۲
 م)، ج ۱.

نار و نور

جمال اقدس ایہی، حضرت عبدالبهاء و
 حضرت ولی امر اللہ، نار و نور - منتخباتی از
آثار مبارکہ (لانگنہاین: لجنہ نشر آثار
 امری، ۱۳۹ ب).

نامہ دانشوران

جمعی از فضلا و دانشمندان دورہ قاجاریہ،
 نامہ دانشوران ناصری (قم: دارالفکر و
 دارالعلم، ۱۳۷۹ هـ ق)، ج ۱.

نجم باختر

مجلہ نجم باختر، ج ۱۴ (۱۹۲۲-۱۹۲۴ م).

نص النصوص
شيخ سيد حيدر آملی. المقدمات من كتاب
نص النصوص في شرح نصوص الحكم (ط:
لحمت ايران شناسی انستيتو ايران و فرانسه،
۱۹۷۵ م).

دفحات الانس
عبدالرحمن جامی. دفحات الانس من حضرات
القدس (ط: محمودی، ۱۲۲۷ هـ ق)، تصحيح
مهدي توحيدى پور.

نقد النصوص
عبدالرحمن جامی. نقد النصوص في شرح
نقش النصوص (ط: انجمن شامنشاهی فلسفه،
۱۲۹۸ هـ ق).

هدية الاحباب
شيخ عباس قمی. هدية الاحباب (ط: امير
كبير، ۱۲۲۹ هـ ش).

وفيات
ابن خلكان. وفيات الاعيان (قاهرة:
دارالمأمون، ۱۹۲۶ م)، ج ۱، ۲، ۳ و ۵.

يادگار
مجله يادگار، طهران، مدير مسئول و سردبير
عباس القبال، ۱۲۲۲ - ۱۲۲۸ هـ ش.

يتهمة الدر
ابى منصور عبدالملك ثعالی، يتهمة الدر
(بهرت: دارالکتب العلمیة، بی تاریخ)، ج ۱.

یغما
مجله یغما، طهران، صاحب امتیاز و مدير
حبيب یغمائی، ۱۲۲۷-۱۲۵۶ هـ ش.



MAÁKHED-I-ASHÁR
DAR ÁSÁR-I-BAHÁ'I

BY
VAHID RA'FATI

RAHMAT 147 BE. JULY 1990 AD.
PERSIAN INSTITUTE FOR BAHÁ'I STUDIES
P.O.BOX 8464 DUNDAS ONT. L9H 6M2 CANADA